

۲ / زندگانی امام هادی (علیه السلام)

اطلاعات فیا

سرشناسه: روحبخش، علی، ۱۳۴۳ -
عنوان و نام پدیدآور: امام هادی (علیه السلام) / علی
روحبخش.
مشخصات نشر: قم: امام همام: انتشارات ورع، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری: ۹۵ ص؛ ۹ × ۱۹/۵ س.م.
فروست: زندگانی چهارده معصوم (علیهم السلام):
شابک: ۱ - ۰۷ - ۹۲۳۱۴ - ۹۶۴ - ۹۷۸:
۱۲۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: کتابنامه: ص. ۹۴ - ۹۵؛ همچنین به
صورت زیرنویس.
موضوع: علی بن محمد (علیه السلام)، امام دهم، ۲۱۲ -
۲۵۴ ق.
موضوع: چهارده معصوم -- احادیث
رده بندی کنگره: BP۹۴۹۰۳۹۰۴۸ الف ۹ ر/
رده بندی دیویی: ۹۵۸۳/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۹۱۹۱۰

شناسنامه کتاب

نام کتاب: امام هادی (علیه السلام)
مؤلف: سید علی روح بخش
انتشارات: امام همام با همکاری انتشارات ورع
چاپ: لیتوگرافی آفتاب
تاریخ نشر و تعداد: ۱۳۹۰ / ۱۰۰۰
نوبت چاپ: اول
قیمت: ۱۲۰۰ تومان
تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۵۱۱۲۵۳۶

فهرست

اطلاعات کلی	۵
نامِ عسکر	۷
امام و شیعیان	۸
امام و متوکل	۲۴
امام و غالبان	۴۴
نامه امام در توضیح جبر و اختیار	۵۴
تمسک به ثقلین	۵۴
رد جبر	۵۹
مثال جبر	۶۰
رد تفویض	۶۳
مثال تفویض	۶۳
بین الامرین	۶۶
مثال بین الامرین	۷۱
شروط تکلیف	۷۳
(۱) تندرستی	۷۳
(۲) آزادی راه	۷۶
(۳) مهلت کافی	۷۶
(۴) زاد و توشه	۷۷

- ۷۸..... (۵) وسیله انگیزش
- ۷۹..... واژگان امتحان الهی
- ۷۹..... استطاعت
- ۸۰..... فتنه
- ۸۰..... بلوی
- ۸۲..... پاسخ به یک آیه متشابه
- ۸۴..... چهل حکمت

اطلاعات کلی

نام: علی بن محمد.

القاب: نقی، هادی، نجیب، مرتضی، عالم، فقیه، ناصح، امین، مؤتمن، طیب، فتّاح و متوکل.
واژه «متوکل» لقب «متوکل علی الله»، خلیفه عباسی نیز بود که در عصر امام هادی (علیه السلام) می زیست. به همین دلیل، امام این لقب را برای خویش نمی پسندید و به اصحابش دستور می داد که از به کار بردن آن اعراض کنند.

کنیه: ابوالحسن.

چون کنیه امام موسی کاظم (علیه السلام) و امام رضا (علیه السلام) نیز ابوالحسن بود، به امام هادی (علیه السلام) ابوالحسن ثالث گفته می شود.

نام مادر: سمانه مغربیه که کنیه وی ام الفضل بود.

امام در شأن مادرشان فرمود:

مادرم به حق من عارف و از اهل بهشت است. شیطان سرکش به او نزدیک نمی شود و مکر جباران به وی نمی رسد. او در پناه خدایی است که نمی خوابد و مادران صدیقان و صالحان را به خود وا نمی گذارد.

تاریخ ولادت: نیمه ذی حجه سال ۲۱۲ هجری.

برخی مورخان تولد آن حضرت را دوم یا پنجم رجب همین سال و برخی دیگر رجب سال ۲۱۴ دانسته‌اند. یکی از ادله‌ای که زمان تولد آن حضرت را ماه رجب می داند، دعای ناحیه مقدسه است:

۶ / زندگانی امام هادی (علیه السلام)

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْمَوْلُودَيْنِ فِي رَجَبٍ، مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثَّانِي وَابْنِهِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُتَنَجِّبِ»^۱.

محل تولد: «صُریا» در حوالی شهر مدینه. صریا قریه‌ای بود که امام موسی بن جعفر (علیه السلام) آن را بنا نهاد و سال های طولانی، موطن اولاد و احفاد آن حضرت بود. فاصله آن با مدینه حدود سه میل است. مدت امامت: از ذی قعده سال ۲۲۰ هجری تا رجب ۲۵۴ هجری، به مدت ۳۳ سال. زمانی که آن حضرت به امامت رسید، هشت سال و پنج ماه بیشتر نداشت.

تاریخ و سبب شهادت: سوم ماه رجب (و به قولی ۲۵ جمادی الاخر) سال ۲۵۴ هجری، به وسیله زهری که معتمد عباسی، برادر معتز (خلیفه وقت) به آن حضرت خورانید. سن آن حضرت در هنگام شهادت، ۴۰ یا ۴۲ سال بود.

محل دفن: سامرا، که در سابق به آن «سُرَّ مَن رَأَى» گفته می شد.

فرزندان: ۱. ابا محمد حسن عسکری (علیه السلام) ۲.
حسین ۳. محمد ۴. جعفر (معروف به جعفر کذاب) ۵.
علیه یا عایشه.^۲

نامِ عسکر

محلّه‌ای که حضرت امام علی النقی و امام حسن عسکری (علیهما السلام) در سامرا ساکن بودند، عسکر نامیده می‌شد. به همین جهت به این دو امام لقب عسکری داده بودند.^۳ عسکر، محلی بود که معتصم در موقع ساختن سامرا، در آن جا با سپاهش سکونت داشت.^۴ حضرت هادی (علیه السلام)، در زمان متوکل، در سال ۲۴۳ از مدینه به سامرا احضار شد. امام هادی (علیه السلام) هنگام شهادت پدر، شش سال و پنج ماه داشت و در همین سال نیز به امامت رسید. و سی و سه سال و نه ماه نیز دوران امامت ایشان بود.^۵

امام و شیعیان

منصوری از عموی پدر خود نقل می‌کند که:
روزی خدمت امام هادی (علیه السلام) رسیده، عرض کردم:

«آقا! این مرد (متوکل) مرا کنار زده و حقوقم را قطع نموده و باعث ناراحتی من شده است. خیال نمی‌کنم چیزی او را بر این کار واداشته باشد جز این که اطلاع پیدا کرده من به شما ارادت دارم. وقتی تراز او درخواستی بکنی به طور قطع قبول خواهد کرد. تقاضا دارم در این مورد از او درخواست بنمایی!» امام فرمود:

«کارت درست خواهد شد، ان شاء الله» شبانگاه دیدم از طرف متوکل مدام پیک می‌آید و من را طلب می‌کند. به طرف قصرش حرکت کردم. فتح بن خاقان (وزیر متوکل) را دیدم که بر در سرای متوکل ایستاده است، تا من را دید گفت:

«مرد! چرا در خانه‌ات قایم شده‌ای؟ متوکل از بس من را دنبال تو فرستاد، واقعا به زحمت افتادم.» وارد سرای متوکل شدم. دیدم روی رختخواب خود نشسته است تا من را دید، گفت:

«یا ابا موسی! ما از تو فراموش کرده‌ایم. تو هم خود را

چهارده معصوم الگوی بصیرت / ۹

به ما نشان نمی‌دهی. بگو ببینم چقدر از ما طلب داری؟» گفتم:

«فلان جایزه و مقرری و حقوق این چند وقت.» چند مورد را ذکر کردم، همه را دستور داد دو برابر به من بدهند. وقتی از نزد او خارج شدم، به فتح بن خاقان گفتم:

«آیا علی بن محمد این جا آمده بود؟» گفت:

«نه!» پرسیدم:

«نامه‌ای نوشته بود؟» گفت:

«نه!» من برگشتم. فتح بن خاقان از پی من آمده، گفت:

«من می‌دانم، تو از آن جناب تقاضا کرده‌ای برای دعا کند. برای من هم درخواست کن دعا نماید.» وقتی خدمت امام رسیدم تا چشمش به من افتاد فرمود: «آبا موسی! از چهره‌ات پیداست که خوشحالی و راضی هستی!» عرض کردم:

«آری، به برکت شما! ولی می‌گفتند شما آن‌جا تشریف نبرده‌ای و از متوکل تقاضایی ننموده‌ای!» فرمود:

«خداوند می‌داند که ما در گرفتاری‌ها، به غیر او پناه نمی‌بریم و در پیش آمده‌های سخت، جز بر او توکل نداریم. هر وقت درخواست کرده‌ایم، ما را رد نکرده، می‌ترسم که از این کار دست بردارم، خداوند نیز رفتار خود را تغییر دهد.» عرض کردم:

«آقا! فتح بن خاقان به من چنین گفت.» فرمود:

«او در ظاهر ما را دوست می‌دارد، ولی در باطن مخالف ما است. دعا نیز تابع نیت و قلب شخص است. وقتی در فرمان‌برداری خدا، اخلاص داشته باشی و به نبوت رسول و حقوق ما خانواده پیامبر اعتراف نمایی، آن‌گاه از خدا چیزی بخواهی، هرگز ناامیدت نخواهد کرد.» عرض کردم:

«آقا! دعایی به من بیاموز که از بین دعاها برای خود

اختصاص دهم.» فرمود:

«من این دعا بسیار را خوانده‌ام و از خداوند درخواست کرده‌ام که هر کس پس از فوت من این دعا را در حرمم بخواند، او را مأیوس نکند. آن دعا این است:

"يَا عَدَّتِي عِنْدَ الْعُدَدِ يَا رَجَائِي وَالْمُعْتَمِدُ يَا كَهْفِي
وَالسَّنْدُ يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ أَسْأَلُكَ
اللَّهُمَّ بِحَقِّ مَنْ خَلَقْتَهُ مِنْ خَلْقِكَ وَ لِمَ تَجْعَلُ فِي
خَلْقِكَ مِثْلَهُمْ أَحَدًا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِمْ وَ تَفْعَلَ بِي كَيْتَ
وَ كَيْتَ" (به جای کیت و کیت حاجت خود را به زبان بیاور!).^۶

ابوهاشم جعفری تعریف می‌کند: مبتلا به یک تنگدستی شدید شدم. خدمت امام ابوالحسن حضرت علی بن محمد رسیدم. مرا اجازه داد. همین که نشستم فرمود: «کدام یک از نعمت‌های خدا را می‌خواهی شکرگزاری کنی؟» من زبانم بند شد و ندانستم چه در جواب بگویم. قبل از این که سخنی بگویم، خودش فرمود:

«خداوند تو را به نعمت ایمان آراسته که با این نعمت بدنت بر آتش جهنم حرام شده است و به تو سلامتی ارزانی داشته که توفیقی است برای عبادت و بندگی و به تو قناعت، روزی فرموده که با این صفت از خواری و بی‌ارزش شدن نگهداریت نموده. من جلوتر این سخنان را برایت توضیح دادم؛ چون می‌دانستم می‌خواهی از خدایی که چنین نعمت‌ها را به تو ارزانی داشته شکایت کنی، اینک دستور دادم به تو صد دینار طلا بدهند، آن را بگیر!»^۷

ای سرمایه روزگار پیری‌ام! ای امید و اعتماد! ای ملجأ و تکیه‌گاهم! ای تنهای بی‌همتا! و ای که قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ در شأن تو است! «خدایا! تو را به حق آن دسته از مخلوقات که مانندشان نیافریده‌ای (یعنی محمد و آلش سوگند می‌دهم که بر آنان درود فرست و حوائج مرا به این شرح برآورده ساز...

صالح بن سعید می‌گوید: خدمت ابی الحسن (ثالث^۱) رسیدم. عرض کردم: فدایت شوم؛ در تصمیم دارند هر موردی پرتو درخشان شما را خاموش کنند و به شما اهانت نمایند. حتی در این مورد که شما را در این گداخانه جا داده‌اند.» فرمود:

«پسر سعید! تو همین قدر نسبت به ما معرفت داری!» ناگاه با دست اشاره نموده، فرمود:

«نگاه کن!» چشم انداختم، دیدم باغ‌های بسیار زیبا و سبز و خرم، حوریه‌ها و غلمان، پیکر آن‌ها از صفا همچون دُرّ می‌درخشید. پرندگان و نه‌رهای جاری و آهوان، چشم مرا خیره کرده بود و حیران در تماشای آن‌ها بودم. فرمود:

«ما هر کجا باشیم چنین چیزها برای ما آماده است. ما در گداخانه نیستیم.»

ابوهاشم جعفری که از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی و امام عسکری و امام زمان (علیهم‌السلام) بود و خدمتکاری آن‌ها را نیز می‌نمود. روزی به حضرت شکایت نمود که از این که شوق دارد در خدمت حضرت باشد ولی هنگامی که از ایشان جدا می‌شود و به طرف بغداد می‌آید ناراحت می‌شود، بعد گفت:

«آقا برایم دعا بفرما! گاهی برایم مقدور نیست سفر دریا کنم. مجبورم از راه خشکی خدمت شما برسم. جز همین مادیان وسیله سواری دیگری ندارم. آن‌هم ناتوان شده. دعا کنید خدا مرا تقویت کند بر زیارت شما.» امام فرمود:

«خدا تو را قوت دهد و این مادیانت را نیز تقویت کند.» راوی می‌گوید: ابوهاشم، نماز صبح را در بغداد می‌خواند و سوار همان مادیان می‌شد. نماز ظهر

^۱ ابوالحسن اول امام علی (علیه‌السلام)، ابوالحسن دوم امام رضا (علیه‌السلام) و ابوالحسن سوم امام هادی (علیه‌السلام) است.

همان روز به سامرا می‌رسید اگر مایل بود، همان روز به بغداد برمی‌گشت به وسیله همان مادیان. این از شگفت‌ترین دلایلی بود که من به چشم خود دیدم.^۸

هبة الله بن ابی منصور موصلی تعریف می‌کند: در سرزمین ربیع، کاتبی نصرانی بود از اهالی کفرتوشا (یکی از دهات فلسطین) به نام یوسف بن یعقوب که بین او و پدرم دوستی بود. روزی به منزل ما آمد. پدرم از او پرسید:

«چه طور شده در چنین وقتی عزم سفر کرده‌ای؟» گفت:

«متوکل مرا خواسته، نمی‌دانم چه تصمیم دارد جز این که سلامتی خود را از خداوند با صد دینار طلا خریده‌ام که آن را تقدیم کنم به علی بن محمد بن رضا و آن پول را با خود برداشته‌ام» پدرم در جوابش گفت:

«موفق خواهی شد.» یوسف بن یعقوب به سوی متوکل رفت و چند روز بیشتر نگذشت که شاد و مسرور پیش ما برگشت. پدرم گفت:

«بگو چه شد؟» گفت:

«وارد سامرا شدم، با این که تا آن وقت این شهر را ندیده بودم، با خود گفتم قبل از این که پیش متوکل بروم و تا هنوز کسی متوجه آمدنم نشده، ابتدا صد دینار را به ابن الرضا برسانم. من خبر داشتم متوکل ایشان را از خارج شدن از خانه حبس کرده و خانه‌نشین است. در فکر شدم که چگونه منزلش را پیدا کنم. یک مرد نصرانی، از نشانی خانه ابن الرضا چگونه سؤال کند؟ می‌ترسیدم کسی این خبر را به متوکل برساند. بیشتر موجب ناراحتی و عصبانیت او شود. ساعتی در این مورد به فکر فرو رفتم. بالاخره به دلم افتاد سوار الاغی شوم و در شهر به راه افتم. هر جا که خواست بروم، شاید به در خانه آن جناب راه یابم.

چهارده معصوم الگوی بصیرت / ۱۳

بدون این که از کسی بپرسم. دینارها را در کاغذی گذاشتم و در آستین نهادم. سوار الاغ شدم از بازارها و کوچه‌ها گذشت. به هر جا که می‌خواست می‌رفتم، تا رسید به درب خانه‌ای. آن جا ایستاد، هر چه سعی کردم حرکت کند، از جای تکان نخورد. به غلام خود گفتم:

«پرس این خانه متعلق به کیست؟» گفتند:

«این خانه ابن الرضا است.» با خود گفتم:

«الله اکبر! عجیب شاهی بر حقانیت این خانواده.» در همین موقع غلامی سیاه از منزل خارج شده، گفت:

«یوسف بن یعقوب تو هستی؟» گفتم:

«آری!» گفت:

«پایین بیا.» پایین آمدم. مرا در راهرو حیاط نشانند و خود داخل شده، با خودم گفتم:

«این شاهی دیگر. از کجا این غلام اسم مرا می‌دانست! در این شهر کسی مرا نمی‌شناسد و نه تاکنون وارد آن شده‌ام.» خادم باز خارج شده، گفت: «صد دینار که در آستین داری بده!» پول را در اختیارش گذاشتم، با خود گفتم:

«این دلیل سوم.» باز برگشت پیش من و گفت:

«داخل شو!» خدمت آن جناب رسیدم، تنها نشسته بود. فرمود:

«یوسف! هنوز موقع آن نرسیده که اسلام آوری؟!» گفتم:

«آن قدر دلیل و برهان مشاهده کرده‌ام که هر شخصی را کافی است.» فرمود:

«نه، نه، تو مسلمان نخواهی شد. ولی فلان پسر به زودی مسلمان می‌شود. او از شیعیان ما است. یوسف! بعضی خیال می‌کنند محبت و ولایت ما برای مثل شماها سودی نمی‌بخشد. به خدا دروغ می‌گویند. برای مثل شما هم سودمند است. برو به جانب

مقصودی که داشتی. با آن چه دوست داری روبرو خواهی شد.» پیش متوکل رفتم و هر چه می خواستم گفتم و باز گشتم.

هبة الله ادامه می دهد که: من پسرش را پس از فوت پدر دیدم که مسلمان شده بود و شیعه ای خوش عقیده بود. او گفت که پدرش به مذهب نصرانیت از دنیا رفته و او پس از مرگ پدر، مسلمان شده است. می گفت من به مؤدّه مولایم امام علی التقی (علیه السلام) مسلمان شده ام.^۹

محمد بن فرج می گوید: حضرت هادی به من فرمود: «هر وقت مسأله ای داشتی، آن را در نامه ای بنویس و نامه را زیر جانماز خود بگذار؛ پس از یک ساعت بردار جواب مسأله را خواهی دید.» همین کار را کردم، دیدم جواب سؤالم در همان نامه نوشته است.^{۱۰}

ابومحمد طبری تعریف می کند: آرزو داشتم انگشتی از امام هادی (علیه السلام) داشته باشم. نصر خادم (خادم امام) دو درهم برایم آورد، همان را انگشت ساختم. گذرم به چند نفر افتاد که مشغول شرب خمر بودند. آن قدر اصرار کردند تا من یک یا دو جام نوشیدم. انگشت برای انگشت آن قدر تنگ بود که برای وضو نمی توانستم آن را بچرخانم. با این وجود صبح که بلند شدم دیدم انگشت نیست. من توبه کردم.^{۱۱}

ابومحمد بصری از ابوالعباس دایی شیل، منشی ابراهیم بن محمد نقل کرد که: صحبت از ابوالحسن حضرت هادی (علیه السلام) به میان آمد. به من گفت: یا ابا محمد! من پیش از این معتقد به امامت ایشان نبودم و بر برادر خود نیز در این مورد خورده می گرفتم و همیشه طرفداران این خانواده را سخت مورد اعتراض قرار می دادم. به طوری که آن ها را

چهارده معصوم الگوی بصیرت / ۱۵

دشنام می‌دادم یا بالاخره جزو مأمورینی قرار گرفتم که متوکل به مدینه فرستاد. برای آوردن حضرت هادی از مدینه خارج شدیم. امام با ما همراه شد. در بین راه از منزلی گذشتیم. هوا بسیار گرم بود. تقاضا کردیم همین جا فرود آید. فرمود:

«نه!» از آن منزل گذشتیم، بدون این‌که غذا و آبی بخوریم. همین که شدت گرسنگی و تشنگی به ما فشار آورد، به سرزمین خشک و بدون گیاهی رسیدیم که نه آبی وجود داشت و نه سایه‌ای برای استراحت. چشم به آن حضرت دوختیم، رو به ما کرده، فرمود: «چه شده؟ به نظر گرسنه و تشنه هستید؟» عرض کردیم:

«آری به خدا سوگند آقا! خیلی خسته شده‌ایم.» فرمود:

«پیاده شوید، غذا بخورید و آب بیاشامید!» از سخن ایشان تعجب کردیم که در این سرزمین خشک بدون آب و سایبان که جای استراحت وجود ندارد! فرمود: «چرا پایین نمی‌آیید؟» من پیش رفتم تا قطار شتر را بخوابانم. ناگهان چشمم به دو درخت بزرگ افتاد که گروه کثیری می‌توانستند زیر آن دو درخت استراحت کنند. من آن محل را دیده بودم که سرزمین خشک و بدون گیاه بود. چشمه‌ای دیدم می‌جوشد و آبش روی زمین راه می‌رود. هر چقدر بخواهی خوشگوار و سرد. پیاده شدیم، غذا خوردیم و آب آشامیدیم و به استراحت پرداختیم. بعضی از ما چند مرتبه این راه طی کرده بودند. افکار زیادی بر دلم می‌گذشت، با دقت چشم به آن جناب دوخته بودم. به من نگاهی نموده، لبخندی زد و صورت خود را برگردانید. با خود گفتم:

«باید در مورد این جریان تحقیق کنم.» به پشت درخت رفتم شمشیر خود را دفن کردم و دو سنگ بالای آن نهادم. همان جا قضای حاجت کردم و آماده

نماز گردیدم. بعد امام ابوالحسن فرمود:

«استراحت کردید؟» گفتیم:

«آری!» فرمود:

«به نام خدا حرکت کنید!» حرکت کردیم مقداری که راه طی شد، من سریع برگشتم جای قبلی، به همان محل رسیدم، علامت‌ها را دیدم و شمشیر خود را برداشتم ولی خدا در آن محل نه درختی خلق کرده بود و نه آب و نه سایبانی، بسیار در شگفت شدم. دست به سوی آسمان برداشته از خدا خواستم مرا بر محبت این خانواده و معرفت و ایمان استوار بدارد به دنبال قافله آمدم تا به آن‌ها رسیدم. حضرت ابوالحسن رو به من نمود و فرمود:

«بالاخره کار خود را کردی؟» عرض کردم:

«آری سرورم! من در تردید بودم اکنون به نظر خود از بی‌نیازترین مردم هستم در دنیا و آخرت!» فرمود: «صحیح است. شیعیان گروهی معدودند و معلوم است کیانند که یک نفر بر ایشان اضافه نمی‌شود و نه از آن‌ها کم می‌گردد.»^{۱۲}

ابوالحسن محمد بن اسماعیل بن احمد منشی خلیفه در سامراء سال ۳۳۸ تعریف می‌کند: پدرم نقل کرد که من در سامرا در درب الحصا قدم می‌زدم. یزداد، پزشک نصرانی شاگرد بختیشوع را دیدم که از خانه موسی بن بغا خارج شد. با هم به راه افتادیم و مشغول صحبت شدیم تا این که او گفت:

«این دیوار را می‌بینی! می‌دانی صاحب این خانه کیست؟» اشاره کرد به خانه‌ای که از کنارش می‌گذشتیم، گفتیم:

«خانه مال کیست؟» گفت:

«همان جوان علوی حجازی.» منظورش محمد بن علی بن محمد بن رضا بود. گفتیم:

«بلی، او را می‌شناسم منظورت چیست؟» گفت:

چهارده معصوم الگوی بصیرت / ۱۷

«اگر کسی علم غیب در دنیا داشته باشد فقط او است!» بعد ادامه داد:

«جریانی از او برایت نقل می‌کنم که هرگز درباره‌ی کسی نشنیده‌ای و نه دیگری شنیده است به شرط این‌که خدا را گواه بگیری که به هیچ کس بازگو نکنی. زیرا شغل من طبابت است و با سلطان رفت و آمد دارم و از آن‌جا زندگیم روبه‌راه می‌شود. شنیده‌ام خلیفه او را از حجاز آورده. از ترس این‌که مبادا مردم اطرافش را بگیرند و خلافت از بنی عباس خارج شود.» گفتم:

«قول می‌دهم که نگویم با این‌که تو مردی نصرانی هستی و اگر چیزی از این‌ها نقل کنی مورد تهمت و سوء ظن قرار نخواهی گرفت.» گفتم:

«بسیار خوب، برایت نقل می‌کنم. چند روز پیش، آن آقا را دیدم سوار بر اسب سیاهی بود و لباس‌های سیاه بر تن داشت، با عمامه‌ای سیاه، خودش نیز سیاه چهره بود. همین‌که چشمم به او افتاد، به احترامش ایستادم ولی با خود گفتم - نه به طوری که کسی بشنود فقط در دلم این خیال گذشت - لباس سیاه و اسب سیاه و مرد سیاه چهره، سیاه اندر سیاه می‌شود. همین‌که نزدیک من رسید، با دقت چشم به من انداخته، فرمود:

«قلب تو سیاه است که سیاه اندر سیاه می‌بینی.» به او گفتم:

«راست می‌گویی. به کسی این حرف را نزن! بگو ببینم تو چه کردی و چه گفتی؟» گفتم:

«چنان حیران شدم که قدرت جواب نداشتم. فقط گفتم:

«چقدر قلب شما سفید است که از دل من خبر داری!» گفتم:

«خدا می‌داند!» این جریان گذشت تا این‌که یزداد مریض شد. از پی من فرستاد. پیش او رفتم. گفتم:

۱۸ / زندگانی امام هادی (علیه السلام)

«قلبم سفید شده! پس از سال‌ها سیاهی، اینک شهادت می‌دهم به لا اله الا الله و اینک محمد پیامبر خدا است و علی بن محمد حجت خدا است بر مردم و ناموس اعظم است.» با همان بیماری از دنیا رفت. من در نماز بر بدن او حضور یافتم.^{۱۳}

ابوالحسن پسر سهلویه بصری معروف به ابن ملاح می‌گفت: سبب راهنمایی من حضرت هادی (علیه السلام) شد؛ زیرا من واقفی مذهب بودم. به من فرمود: «تا کی در خوابی؟ نرسیده موقعی که از این خواب بیدار شوی؟!» چنان تأثیری در دل من گذاشت که غش کردم. (از آن پس) پیرو مذهب حق گردیدم.^{۱۴}

داود ضریر می‌گفت: تصمیم گرفتم برای رفتن به مکه از مدینه خارج شوم. شب برای خدا حافظی خدمت حضرت هادی (علیه السلام) رسیدم. از خدمت ایشان مرخص شدم، اما ساریان آن شب را حرکت نکرد. فردا صبح برای زیارت وداع داخل حرم پیامبر شدم. پیک امام از پی من آمد. با خجالت خدمت ایشان رسیده، عرض کردم:

«فدایت شوم، ساریان از رفتن خودداری کرد.» امام خنده‌ای نمود و امر کرد به من چیزهایی بدهند و نیازمندی‌های زیادی را از من برطرف کرده، آن‌گاه فرمود:

«آن‌چه به تو سفارش کرده بودم به خاطر سپردی؟» نتوانستم آن‌طوری که امام فرموده بود، جواب بدهم.

دوات خواست و نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اذْكُرْ اِنْ شَاءَ اللَّهُ وَالْاَمْرُ بِبَيْدِكَ كُلُّهُ» (امام این نوشته را نوشت که همراه او باشد تا دیگر چیزی را فراموش نکند.) من لبخندی

^{۱۳} به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر. بیاد آور، اگر خدا بخواهد، تمام کارها بدست تو است.

زدم. فرمود:

«برای چه لبخند زدی؟» عرض کردم:

«چیزی بخاطر آمد» فرمود:

«بگو!» عرض کردم:

«یکی از دوستان نقل کرد که جدت حضرت رضا هر

وقت حاجت او را بر می آورد همین را می نوشت.» امام

لبخندی زده و فرمود:

«داود! اگر بگویم ترک کننده تقیه مانند ترک کننده

نماز است حرف درستی زده ام.»^۱

محمد بن سنان رامزی تعریف می کند: حضرت

ابوالحسن علی بن محمد به زیارت مکه رفته بود و در

راه برگشت به مدینه مردی خراسانی را دید که بالای

سر الاغ مرده خود ایستاده، گریه می کند، می گفت:

«بار خود را به روی چه بگذارم؟!» امام از کنار او

گذشت، عرض کردند:

«این شخص از ارادتمندان به شما خانواده است.»

حضرت کنار الاغ آمده، فرمود:

«گاو بنی اسرائیل از من عزیزتر نبود در نظر خدا،

مقداری از پیکر آن گاو را به بدن مرده ای زدند. زنده

شد!» در این موقع با پای راست خود به الاغ زده،

فرمود:

«به اذن خدا حرکت کن!» الاغ تکانی خورد از جای

حرکت کرد. خراسانی وسایل خود را بر آن بار کرد و

به مدینه آمد. هرجا حضرت هادی می رفت با انگشت

اشاره می کردند:

«این همان آقای است که الاغ خراسانی را زنده

^۱ کشف الغمّة ج ۳ ص ۲۵۲. ظاهراً امام مسائلی که به داود فرموده بود و او فراموش کرده بود و حضرت نخواست با نوشتن آنها خلاف تقیه عمل کرده باشد لذا برای او دعایی نوشت که حافظه اش تقویت شود و بعد حضرت مسائلی را که دیشب به او گفته بود برایش تکرار نمود. (برداشت از توضیح علامه مجلسی. بحارالانوار: ۱۸۱/۵۰)

متوکل خطیبی داشت به نام هریسه روزی خطیب به او گفت:

«آن طور که درباره علی بن محمد عمل می کنی، هیچ کس مثل خودت بر ضررت کار نمی کند. هر کس این جا هست او را احترام و خدمت می کند. خدمتکاران پرده را هم بالا می زنند!» متوکل دستور داد پرده را برای او کنار زنند ولی مأمور گزارش چنین نوشت که:

«علی بن محمد وارد شد هیچ کس برایش پرده برنداشت اما بادی وزید که پرده را بالا برد. وارد گردید و خارج شد.» متوکل دستور داد بعد از این پرده را بردارند ما علاقه نداریم باد پرده را برایش بالا بزند.

صالح بن حکم بیاع سابری گفت: من واقفی^۱ مذهب بودم. این جریان را حاجب (نگهبان ویژه متوکل) همان وقت برایم تعریف نمود. من او را مسخره کردم ناگاه حضرت ابوالحسن خارج گردید. لبخندی به صورت من زد بدون این که سابقه ای با هم داشته باشیم. به من فرمود:

«صالح! خداوند درباره ی سلیمان می فرماید: «فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ» پیامبر و جانشینان او در نزد خدا از سلیمان گرامی ترند.» شک و تردید من درباره امامت رفع شد. دیگر مذهب واقفی را رها کردم.^{۱۶}

سهل بن یعقوب می گوید: روزی خدمت امام هادی

^۱ واقفی ها معتقد هستند امام موسی (علیه السلام) وفات نیافته بلکه در پرده غیبت قرار داده لذا در اعتقاد به جریان امامت به امام موسی (علیه السلام) متوقف شده اند.
ص / ۳۶: پس ما باد را مسخر او ساختیم تا به فرمانش به نرمی حرکت کند و به هرجا او می خواهد برود!

(علیه السلام) عرض کردم:

«مولای من! به دستم اختیارات ایام^۱ در مورد هر ماه، از سرورمان صادق (علیه السلام) رسیده که آن را حسن بن عبد الله بن مطهر از محمد بن سلیمان دیلمی و او از پدرش از مولایمان صادق (علیه السلام) نقل کرده. اجازه می‌فرمایی خدمت شما بیاورم ملاحظه بفرمایی!» حضرت فرمود:

«بیاور!» وقتی تقدیم کردم و تصحیح نمودم، عرض کردم:

«آقا! در بیشتر از روزها با این تفصیل که در اختیارات ایام است، انسان از تصمیمی که دارد باز می‌ماند؛ زیرا از انجام کار برحذر شده است. تقاضا دارم مرا راهنمایی فرمایی که از این ایام در کدام مورد خودداری نمایم؛ زیرا گاهی احتیاج ضروری وادارم می‌کند که اقدام به کاری در مواقع ممنوع بکنم.» امام فرمود:

«یا سهل! شیعیان ما به واسطه ولایت و ارتباطی که با ما دارند در حصار محکم و دری استوار هستند که اگر در دل دریاها، ژرف و بیابان‌های دور و دراز میان درندگان و گرگ‌ها و دشمنان جن و بشر بروند، به واسطه ولایت ما در امان هستند. بر خدا توکل کن. ولایت خویش را نسبت به ائمه طاهرين پاک و خالص گردان. هر کجا مایلی برو!» و بعد حضرت دعاهایی را به او تعلیم داد تا در صبح و شب آن را بخواند.^{۱۷}

ابوهاشم جعفری تعریف می‌کند: حضرت ابوالحسن در موقعی که بیمار شده بود از پی من و محمد بن حمزه فرستاد. ولی محمد بن حمزه از من جلوتر خدمت مولا رسیده بود او نقل کرد که: امام پیوسته می‌فرمود:

^۱ علم اختیارات ایام، دانشی است که بر اساس آن شخص می‌تواند از نحوست بعضی از روزها در امان بماند.

«یک نفر را به کربلا بفرستید برایم دعا کند.» من به محمد گفتم، می خواستی بگویی من می روم به کربلا. بعد خودم خدمت آن جناب رسیده عرض کردم: «آقا! اجازه می فرمایی من به کربلا مشرف شوم؟» فرمود:

«در این مورد باید دقت کنی که مأمورین متوجه تو نشوند و برایت ناراحتی فراهم نگردد.» آن گاه فرمود: «محمد قابل اعتماد نیست؛ زیرا او زیدی مذهب است و من نمی خواهم او بفهمد» (ابوهاشم): گفتم: «من این مسئله را با علی بن بلال در میان گذاشتم. او گفت: "به کربلا چه احتیاجی دارد. او خودش کربلاست!" بعد من به محله عسکر خدمت امام رسیدم (مدتی آن جا نشسته بودم ولی جرأت مطرح نمودن سخن علی بن بلال را نداشتم) وقتی خواستم از جایم برخیزم (و بروم) فرمود:

«بنشین!» احساس کردم امام با من انس بیشتری گرفته است. (لذا جرأت نمودم و) سخن علی بن بلال را برایش نقل کردم. حضرت فرمود:

«می خواستی به او بگویی پیامبر خانه کعبه را طواف می کرد و حجرالاسود را می بوسید با این که احترام پیامبر و مؤمن بیشتر از خانه است. خداوند به او دستور داد که در عرفه توقف کند. این ها محل هایی است که خداوند دوست دارد. در این محل ها او را بخوانند. به همین جهت من علاقه دارم برایم در محلی دعا کنند که خدا دوست دارد آن جا بیادش باشند.» بعد امام فرمود:

«این حرف را به او نگفتی؟» گفتم: «فدایت شوم، اگر چنین جوابی را یاد داشتم از شما نمی پرسیدم.»^{۱۸}

حسن بن مسعود تعریف می کند: خدمت حضرت ابوالحسن علی بن محمد رسیدم، آن روز انگشتم

چهارده معصوم الگوی بصیرت / ۲۳

ضربه دیده بود، با سواری تصادف کرده بودم و به دوشم آسیب رسانده بود. در جنجال و ازدحامی وارد شده بودم و لباس‌هایم را پاره کرده بودند. گفتم: «روز، خدا شر تو را از سر من کوتاه کند، عجب روز شومی هستی!» وقتی خدمت حضرت رسیدم، بلافاصله ایشان فرمود:

«تو هم این حرف را می‌زنی با این که با ما رفت و آمد داری؟! گناه خود را به گردن بی‌گناهی می‌افکنی؟!» (با شنیدن این جمله) عقل به سرم بازگشت و فهمیدم اشتباه کرده‌ام. گفتم:

«مولای من استغفر الله!» فرمود:

«حسن! گناه روزها چیست که شما هر وقت به مکافات اعمال خود می‌رسید، به آن‌ها دشنام می‌دهید؟» گفتم:

«یا ابن رسول الله! برای همیشه استغفار می‌کنم و این توبه من است.» فرمود:

«به خدا قسم، (این دشنام‌ها) سودتان نبخشد، و خدا بر مذمت بی‌تقصیرها مجازاتتان می‌کند، حسن! مگر نمی‌دانی که ثواب و عقاب، و مکافات عمل در دنیا و آخرت به دست خداست؟!» گفتم:

«چرا مولای من!» فرمود:

«دیگر تکرار نکن، و برای روزها نقشی در حکم خدا قائل مشو!» گفتم:

«چشم، مولای من!»^{۱۹}

امام و متوکل

زراره دربان متوکل تعریف می‌کند: شعبده بازی از هندوستان پیش متوکل آمد که حقه بازی‌هایی می‌کرد بسیار عجیب و بی‌سابقه. متوکل نیز مردی علاقمند به این بازی‌ها بود. تصمیم گرفت حضرت امام علی النقی (علیه السلام) را شرمنده کند. به همین شعبده باز گفت:

«اگر تو او را شرمنده کنی هزار سکه طلای ناب از من خواهی گرفت.» گفت:

«شما دستور بدهید چند گرده نان نازک بیاورند و در سفره بگذارند مرا نیز پهلوی ایشان قرار بده!» متوکل این کار را انجام داد. شعبده باز نشست حضرت علی بن محمد را نیز احضار نمود. یک پشته در طرف چپ متوکل قرار داشت که روی آن عکس شیری کشیده شده بود. شعبده باز کنار همان پشته نشست. امام دست دراز کرد تا نان بردارد شعبده باز کاری کرد که نان به هوا پرید. باز دست به جانب گرده دیگری دراز کرد. آن هم بالا رفت. مردم خندیدند. حضرت

^۱ حقه جعبه کوچک است از چوب؛ چون شعبده‌بازها چیزهای را در این جعبه می‌کردند و بعد نشان می‌دادند جعبه خالی است، یا جعبه را نشان می‌دادند که خالی است از درون آن چیزهایی بیرون می‌آوردند به همین جهت مشهور به حقه‌باز شدند.

دست بر روی همان عکس شیر نهاده فرمود:
 «بگیر این مرد را!» شیر از جای جست و آن شعبده‌باز
 را بلعید دو مرتبه به همان پشته برگشت مثل اول.
 تمام مردم متحیر شدند در این موقع امام از جای
 حرکت کرد. متوکل گفت:
 «تقاضا دارم بنشین! و آن مرد را دو مرتبه
 برگردانی!» فرمود:
 «به خدا قسم دیگر او را نخواهی دید. دشمنان خدا را
 بر دوستان خدا مسلط می‌کنی؟!» از خانه خارج شد.
 دیگر آن مرد را کسی ندید.^{۲۰}

زراره (زرافه یا زرافه) نقل کرد که متوکل تصمیم
 گرفت یوم السلام، (روزی که همه مقامات باید رسماً
 حضور متوکل می‌رسیدند و به او سلام می‌کردند).
 حضرت علی بن محمد را مجبور کند پیاده از منزل
 راه افتد و نزدش بیاید. وزیرش (فتح بن خاقان) گفت:
 «این کار موجب بدبینی مردم به تو می‌شود و برایت
 حرف می‌زنند، صرف نظر کن!» متوکل گفت:
 «امکان ندارد.» وزیر گفت:

«در صورتی که تصمیم داری چنین کنی، دستور بده
 سپهداران و اشراف نیز همه پیاده باشند. (و مسیری
 را تا کاخ پیاده طی کنند) تا مردم گمان نکنند منظور
 تو فقط علی بن محمد بوده.» همین کار را کرد. هوا
 بسیار گرم بود. وقتی امام به خانه رسید عرق کرده
 بود. زراره گفت: من آن جناب را داخل راهرو خانه
 نشاندم و با حوله عرق صورتش را خشک کرده، گفتم:
 «پسر عمویت این دستور را برای شما تنها نداده و
 منظورش ناراحتی شما نبوده.» فرمود:

«این سخنان را رها کن» تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ
 ذَلِكَ وَعَدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ زراره گفت: معلمی پیش من

^{۲۰} هود / ۶۵: سه روز آسوده باشید در خانه‌های خود این قراری است
 که هرگز خلاف نخواهد شد.

بود که اظهار تشیع می نمود. بسیاری از اوقات با او شوخی می کردم و می گفتم: «رافضی». شب به خانه خود آمدم، گفتم:

«رافضی! بیا تا جریانی را برایت نقل کنم که امروز از امامت شنیدم.» پرسید:

«چه شنیدی؟» فرمایش امام را برایش نقل کردم. گفت:

«من یک نصیحت به تو می کنم. قبول کن!» گفتم:

«بگو!» گفت:

«اگر این حرف را از علی بن محمد شنیده‌ای، مواظب خود باش و هر چه داری جمع‌آوری کن، متوکل پس از سه روز یا می‌میرد و یا کشته می‌شود.» من عصبانی شدم او را فحش داده، گفتم:

«دور شو از مقابل من!» او خارج شد. همین که تنها شدم به فکر فرو رفتم و با خود گفتم:

«ضرری ندارد که من جانب احتیاط را رعایت کنم.» سوار شدم و به خانه متوکل رفتم. هر چه آن‌جا داشتم، برداشتم و اموال خود را بین خویشاوندانی که به آن‌ها اعتماد داشتم تقسیم کردم در خانه خودم جز حصیری که روی آن می‌نشستم نگذاشتم،^{۲۱} قسم به خدا که روز سوّم بود که منتصر، فرزند متوکل خروج نمود و با او جماعت خارجیان و طایفه وصیف و ترک‌ها بودند و بر متوکل هجوم نمودند و او را و فتح بن خاقان را کشتند و پاره پاره کردند که یکی از آن هر دو از دیگری معلوم و شناخته نشدند و خدای تعالی پادشاهی و مملکت آن را برطرف نمود.^{۲۲} از این جریان به من و ثروتم ضرری نرسید و از آن روز شیعه شدم و خدمت آن جناب رسیدم و خدمتکاریش را پذیرفتم. درخواست نمودم برایم دعا کند. به واقع ارادتمند به ایشان شدم.^{۲۳}

بعد از قتل متوکل به خدمت آن حضرت رسیدم و سخنان و گفتگویی که ما بین من و آن شخص معلم

گذشته بود اظهار نمودم. حضرت فرمودند: «آن شخص راست گفت. در آن هنگامی که به من آن مشقت رسیده بود، به گنج‌هایی رجوع نمودم که به ما از پدران خود رسیده است که در نزد ما از قلعه‌ها و یراق و زر و نقره عزیزتر است، که آن دعای شخص مظلوم جهت دفع شرّ ظالم است. پس دعایی را خواندم. پس خدای تعالی متوکل را هلاک نمود.» من گفتم:

«ای سید من می‌خواهم که به من این دعا را تعلیم کنید.» آن حضرت آن دعا را تعلیم نمودند و دعا این است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي وَفُلَانُ بْنُ فُلَانٍ عَبْدَانِ مِنْ عَبْدِكَ نَوَاصِينَا بَيْدِكَ ... (این دعا طولانی است می‌توانید به مهج الدعوات، ص: ۲۶۷ مراجعه کنید.)

ابوهاشم جعفری تعریف می‌کند: در زمان متوکل زنی مدعی شد که من زینب دختر فاطمه زهرا (علیها السلام) دختر پیامبرم، متوکل به او گفت: «تو زن جوانی هستی با این‌که از زمان پیامبر سال‌ها می‌گذرد.» گفت:

«پیامبر دست بر سرم کشیده و دعا کرده است که هر چهل سال یک مرتبه جوانی برایم برگردد من تاکنون خود را به مردم معرفی نکرده بودم. اما احتیاج مرا واداشت که خود را معرفی کنم.» متوکل گروهی از اولاد علی (علیه السلام) و بنی عباس و طایفه قریش را خواست و جریان او را گوشزد کرد. چند نفر وفات حضرت زینب (علیها السلام) را در سال فلان روایت کردند. متوکل به او گفت:

«در مقابل این روایت تو چه می‌گویی؟» آن زن گفت: «روایت دروغی است از خودشان ساخته‌اند. من از نظر مردم پنهان بوده‌ام. کسی مرگ و زندگی مرا نمی‌دانسته!» متوکل به آن‌ها گفت:

«غیر از این روایت دلیل دیگری دارید که این زن را مغلوب کنید.» گفتند:

«نه!» متوکل گفت:

«من از جدم عباس بیزار باشم اگر زن را مانع از ادعایش شوم مگر با دلیل.» گفتند:

«خوب است ابن الرضا (حضرت هادی (علیه السلام) را احضار کنی. شاید او دلیل دیگری غیر از این روایت داشته باشد.» از پی امام فرستاد و جریان آن زن را برایش نقل کرده، امام فرمود:

«دروغ می گوید، حضرت زینب در فلان ماه و فلان روز از دنیا رفت.» متوکل گفت:

«این ها نیز همین روایت را نقل کردند، ولی من قسم یاد کرده ام که مانع ادعایش نشوم مگر با دلیل.» امام فرمود:

«چیز مهمی نیست. دلیلی بیآورم که او را ملزم نماید و دیگران نیز بپذیرند.» پرسید:

«چه دلیل؟» فرمود:

«گوشت فرزندان فاطمه بر درندگان حرام است او را وارد گودال درندگان کن اگر از فرزندان فاطمه باشد درندگان به او کاری ندارند.» متوکل به آن زن گفت:

«چه می گویی؟» گفت:

«او مایل است مرا به کشتن دهد. اینجا از فرزندان امام حسن و امام حسین زیادند. هر کدام را مایلی پیش درندگان بفرست!» در این موقع رنگ از چهره همه پرید، بعضی از دشمنان امام گفتند:

«می خواهد دیگری را با حيله به چنگ درندگان اندازد چرا خودش نمی رود؟!» متوکل نیز به این پیشنهاد اظهار تمایل کرد؛ چون میل داشت بدین وسیله امام از بین برود بی آنکه او در خونش دخالت کرده باشد، رو به امام کرده گفت:

«چرا خودت نمی روی؟!» امام فرمود:

«اگر شما مایل باشید می روم.» گفت:

«بفرما!» نردبانی آوردند. راه وارد شدن به محل درندگان را گشودند. شش شیر در آن جا بود امام پایین رفت. میان شیرها نشست. آن ها اطراف امام را گرفتند. دست های خود را روی زمین پهن کرده، سر بر روی دست خویش نهادند. امام دست بر سر یکایک آن ها کشید. به هر کدام اشاره می نمود که فاصله بگیرد و کنار برود شیرها به جانبی که امام دستور داده بود رفتند و در مقابل امام ایستادند. وزیر متوکل به او گوشزد کرد که این کار بر ضرر توست. بگو قبل از این که جریان منتشر گردد، از آن جا خارج شود. متوکل گفت:

«ما نظر بدی درباره شما نداشتیم. منظورمان این بود که فرمایشت ثابت شود. اکنون خوب است بالا بیایی.» امام از جای حرکت کرد و نزدیک نردبان آمد. شیرها اطرافش را گرفتند و خود را به لباس های ایشان می مالیدند. همین که پای بر اولین پله نردبان گذاشت اشاره کرد:

«برگردید.» همه رفتند. ایشان بالا آمد و بعد فرمود: «هرکسی مدعی است فرزند فاطمه زهرا است میان این درنده ها برود.» متوکل رو به آن زن کرده، گفت: «پایین برو!» زن شروع به التماس نموده، گفت: «من به دروغ گفتم دختر فلان کس هستم. از فقر و تنگدستی این ادعا را کردم!» متوکل گفت: «او را میان درنده ها بیاندازید.» ولی مادر آن زن در غگو درخواست کرد که آن زن را ببخشد.^{۲۴}

خلیفه عباسی متوکل، در سامرا به لشکرش - که نود هزار سوار از ترکان بود- دستور داد که هر کدام، خرجین اسبش را پر از خاک قرمز نموده و در وسط بیابان، در یک جا بریزند تا تپه ای درست شود. آن ها هم فرمان او را اجرا کردند. وقتی که آن خاک ها مثل کوهی شدند، خلیفه بالای آن رفت. و از امام علی

۳۰ / زندگانی امام هادی (علیه السلام)

النقی (علیه السلام) هم خواست تا بالا رود. به حضرت گفت:

«اینجا احضارت نمودم تا سواران مرا ببینی!» و دستور داده بود که تمام نیروهایش، لباس‌های جنگی بپوشند و مسلح باشند. از این رو سپاه، با بهترین زینت و با تمام عده و با رعب و هیبت، حاضر شده بودند. هنگامی که امام این مانور را دید، فرمود: «می‌خواهی من هم لشکر را به تو نشان بدهم؟» پاسخ داد:

«آری!» حضرت دعا کرد، ناگهان بین آسمان و زمین از مشرق تا مغرب پر از ملائکه مسلح شد. هنگامی که خلیفه این شکوه و عظمت را دید، غش کرد. وقتی که به هوش آمد، حضرت علی النقی (علیه السلام) فرمود: «ما در مورد دنیا با شما رقابت نمی‌کنیم بلکه به کار آخرت مشغول هستیم. از آن چه دیدی وحشت نکن!»^{۲۵}

متوکل روزی به ابن سکیت^ا گفت: در جلو من سؤال‌های مشکلی از ابن الرضا (حضرت هادی (علیه السلام)) بکن! ابن سکیت قبول کرد. امام هادی (علیه السلام) به مجلس متوکل احضار شد و ابن سکیت از ایشان سؤال نمود:

«چرا خداوند موسی را با عصا و عیسی را با شفا دادن

^ا ابن سکیت یعقوب بن اسحاق اهوازی دانشمند شیعه و ادیب لغت‌شناس است که از بزرگان علما است چندین کتاب نوشته از آن جمله (تهذیب الالفاظ و اصلاح المنطق) است. ابن خلکان می‌نویسد: بعضی از دانشمندان گفته‌اند از پل بغداد کتابی مانند اصلاح المنطق رد نشده است. ابوالعباس میرد می‌گوید: بغدادی‌ها کتابی بهتر از کتاب منطق ابن سکیت ندارند. متوکل او را مجبور کرد که فرزندش معتز را درس بدهد یک روز متوکل به ابن سکیت گفت: بگو ببینم کدام یک از این دو در نظر تو محبوب‌ترند. دو پسر من معتز و مؤید یا حسن و حسین فرزندان فاطمه علیهم السلام. ابن سکیت در جواب گفت: به خدا قسم قنبر غلام علی بهتر از تو و دو پسر تو است. متوکل به ترک‌ها دستور داد زبانش را از پشت درآورند. این کار را کردند. ابن سکیت از دنیا رفت. رحمة الله علیه

چهارده معصوم الگوی بصیرت / ۳۱

کر و پیس و زنده کردن مرده و حضرت محمد را با قرآن و شمشیر فرستاد؟ حضرت فرمود:

«خداوند موسی را با عصا و ید بیضا مدد کرد در زمانی که علم رایج آن زمان سحر بود. به او قدرتی داد که سحر ایشان را مغلوب نماید و حجت بر آنها تمام شود. عیسی را با شفای کر و پیس و زنده کردن مرده تأیید کرد در زمانی که علم پزشکی و طب در آن زمان رونق داشت. به وسیله شفای کران و کسانی که پیس بودند و زنده کردن مرده‌ها با اجازه خدا آنها را مغلوب کرد. پیامبر را نیز با قرآن و شمشیر فرستاد و چون در زمان آن جناب شعر و شمشیر رونق داشت، به وسیله قرآن نور بخش و شمشیر بران ایشان را مغلوب نمود و بر شعر و شمشیر آنها پیروز گردید و حجت بر آنها تمام شد.» ابن سکیت گفت:

«اکنون چه چیز بر مردم حجت است. فرمود:

«عقل که بوسیله آن دروغگو بر خدا را می‌توان تشخیص داد و تکذیب کرد.» یحیی بن اکثم به متوکل گفت:

«ابن سکیت را چه به مناظره؟! او مردی نحوی و اهل شعر و لغت است.» بعد یحیی مسائلی را که قبلاً نوشته بود مطرح نمود. امام به ابن سکیت فرمود:

«جواب این مسائل را من می‌گویم تو بنویس! بنویس:

(۱) سؤال کردی از این آیه «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ» آن کس آصف بن برخیا بود. سلیمان از آن چه آصف می‌دانست بی‌خبر و بی‌اطلاع نبود ولی می‌خواست به امت خود از جن و انس، آصف را معرفی کند که او جانشین من خواهد بود. این علم را

نمل / ۳۸ و ۴۰: قَالَ يَأْتِيهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي يَغْرُسُهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ... قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ. (سلیمان) گفت: «ای بزرگوار! کدام یک از شما تحت او را برای من می‌آورد پیش از آن که به حال تسلیم نزد من آیند؟» ... (اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: «پیش از آن که چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد!»

سلیمان به آصف عنایت کرده بود تا مردم پس از او در امامت و فرمانروایی اختلاف نکنند و بدین وسیله حجت بر آن‌ها تمام شود.

(۲) اما جریان سجده یعقوب^۱ سجده او برای یوسف نبود بلکه یعقوب و فرزندانش به فرمانبرداری از خدا سجده کردند و این عمل تحیت و تهنیتی برای یوسف بود، چنانچه سجده ملائکه برای آدم نبود. سجده یعقوب و فرزندانش به جهت شکر خدا بود که باز برگرد هم جمع شدند. چنانچه ملاحظه می‌کنی یوسف در شکرش می‌گوید: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ»

(۳) اما این آیه «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ» (چرا نسبت به شک به پیامبر داده شده است؟) خطاب در آیه به پیامبر است. با این‌که ایشان شکی در مورد آن‌چه بر او نازل شده نداشت ولی نادانان گفته بودند:

«چرا خداوند پیامبر را از ملائکه قرار نداد و چرا او را امتیازی نداد که با مردم فرق داشته باشد و احتیاج به خوردنی و آشامیدنی نداشته باشد و مانند سایر مردم میان بازارها رفت و آمد نکند.»

خداوند به پیامبرش وحی کرد که در مقابل این مردم نادان از کسانی که کتاب خوانده‌اند بپرس! آیا پیامبری قبل از تو فرستاده‌ایم که غذا نخورد و آب نیاشامید. تو نیز باید از آن‌ها پیروی کنی ای محمد! این‌که فرموده است اگر در شک هستی با این‌که پیامبر شکی نداشت به جهت مماشات و انصاف دادن به خصم است. چنانچه در این آیه نیز می‌فرماید:

^۱ یوسف / ۱۰۰: رَفَعَ أَبُوتَهُ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا. (یوسف) پدر و مادر خود را بر تخت نشانند و همگی به خاطر او به سجده افتادند.

^۲ یوسف / ۱۰۱: پروردگارا! بخشی (عظیم) از حکومت به من بخشیدی!

^۳ یونس / ۹۴: و اگر در آن‌چه بر تو نازل کرده‌ایم تردیدی داری، از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی را می‌خواندند بپرس!

چهارده معصوم الکوی بصیرت / ۳۳

«فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمُ» بگو بیایید فرزندان و زنان و اشخاصی که چون جان ما هستند از خود و شما جمع کنیم و دعا نماییم و لعنت خدا را بر کسی قرار دهیم که دروغ می گوید اگر می گفت:

«بیایید نفرین کنیم و لعنت خدا را بر شما قرار دهیم!» هرگز برای مباحله حاضر نمی شدند. خداوند می داند پیامبرش در انجام رسالت کوتاهی نکرده و دروغگو نیست و او را معرفی نموده که آن چه می گوید راست و درست است. اما این که می فرماید لعنت خدا را بر کاذبین قرار دهیم از بابت مماشات با خصم و انصاف دادن از جانب خویش است.

(۴) اما این آیه «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ» همین طور است که خداوند فرموده. اگر تمام درختان دنیا قلم شود و دریا مرکب و هفت دریای دیگر هم آن را کمک کند به طوری که از تمام روی زمین چشمه ها بجوشد مانند طوفان نوح هرگز کلمات را نمی توانند به آخر برسانند. آن دریاها عبارت است از: چشمه کبریت و چشمه یمن و چشمه برهوت و چشمه طبریّه و آب گرم ماسیدان و آب گرم آفریقا که معروف به سیلان است و چشمه باحوران. ما کلمات خدا هستیم که فضایل ما را نمی توانند درک کنند و نه تمام شدنی است.

(۵) اما بهشت در آن خوردنی و آشامیدنی و سرگرمی ها است، «مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ»

ال عمران / ۶۱: فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمُ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمُ وَانْفُسَنَا وَانْفُسَكُمْ ثُمَّ تَبْتَهِلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ. بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود آن گاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

لقمان / ۲۷: وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةَ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ. و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریاچه به آن افزوده شود، این ها همه تمام می شود، ولی کلمات خدا پایان نمی گیرد.

زخرف / ۷۱: در آنجا آن چه دل بخواهد و دیده لذت ببرد

خداوند تمام آن‌ها را مورد استفاده آدم قرار داد و برایش مباح نمود ولی درختی که او و همسرش را از آن نهی کرد درخت حسد بود که از آن‌ها پیمان گرفت مبادا با دیده رشک و حسد نگاه کنند به کسانی که بر آن‌ها و تمام مردم ایشان را برتری داده است «فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً»

(۶) اما این آیه «أَوْ يُزَوِّجَهُمْ ذُكْرَاناً وَ إِنثَاءً» که می‌فرماید یا به ازدواج آن‌ها در می‌آورد نرها و ماده‌ها را. منظور اینست که خداوند به ازدواج در می‌آورد مردان مطیع را. به خدا پناه می‌برم از این‌که خداوند بزرگ کاری که مورد نظر تو است از عمل زشت (جمع شدن با پسر بچه) را قصد کرده باشد و اجازه چنین کاری را بدهد «لَا يَزْنُونَ» وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا، يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا، إِلَّا مَنْ تَابَ»

(۷) اما اعتراض تو که گفתי علی با سپاه صفین جنگ کرد چه آن‌ها که حمله می‌کردند و چه آن‌ها که فرار می‌نمودند و مجروحین که در میدان افتاده بودند می‌کشت ولی در جنگ جمل از پی فراری‌ها نرفت و مجروحان را نکشت هرکس شمشیر و سلاح خود را می‌افکند در امان بود. علت آن بود که سپاه جمل رییس و فرمانده آن‌ها کشته شده بود آن‌ها پناه‌گاهی نداشتند که به جانب او روند، برگشتند به منزل خود بی‌آن‌که دیگر تصمیم جنگ داشته باشند و یا در جستجوی یاور و آمادگی برای مبارزه باشند.

^۱ طه / ۱۱۵: آدم فراموش کرد و در این مورد عزم و اراده استواری نشان نداد.

^۲ شوری / ۴۹: يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنثًا وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ أَوْ يُزَوِّجَهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنثًا وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا. به هر کس اراده کند دختر می‌بخشد و به هر کس بخواهد پسر، یا (اگر بخواهد) پسر و دختر - هر دو - را برای آنان جمع می‌کند و هر کس را بخواهد عقیم می‌گذارد.

^۳ فرقان / ۶۸ - ۷۰: زنا نمی‌کنند و هر کس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید! عذاب او در قیامت مضاعف می‌گردد، و همیشه با خواری در آن خواهد ماند! مگر کسانی که توبه کنند.

چهارده معصوم الگوی بصیرت / ۲۵

اگر دست از آن‌ها برمی‌داشتی راضی بودند. حکم درباره آن‌ها همین بود که دست از ایشان بردارند؛ زیرا در پی ادامه جنگ نبودند. اما سپاه صفین روی می‌آوردند به یک گروه مجهز و رئیس زنده که پیوسته برای آن‌ها اسلحه از قبیل نیزه و شمشیر و زره تهیه می‌کرد و به ایشان جایزه می‌داد و اموالی می‌بخشید و مریض و مجروح را مداوا می‌کرد برای پیاده‌ها وسیله سواری می‌فرستاد باز آماده جنگ می‌شدند.

ولی اهل بصره با انداختن سلاح باید از ایشان دست بر می‌داشت زیرا گروه مجهزی نداشتند. باید فراری صفین تعقیب می‌کرد و مجروح آن‌ها را می‌کشت. این دو سپاه با هم مساوی نبودند. اگر حکم علی علیه السلام درباره اهل صفین و جمل نبود کسی نمی‌توانست تشخیص دهد که حکم متمرّدان از مسلمانان چیست و باید با آن‌ها چه کرد هرکه سرپیچی نمود حواله به شمشیر آیدار داده می‌شود. (۸) اما مردی که اقرار به لواط کرد او از جان خود

امام علی (علیه‌السلام) در جمع اصحابش بود که مردی نزدش آمد و گفت: «یا امیرالمؤمنین! من با پسر بچه‌ای نزدیکی کردم! من را پاک کن!» حضرت فرمود: «های فلانی برو به خانه ات، شاید شهوت بر تو غلبه کرده (و خیال کردی این کار را نموده‌ای).» آن مرد به خانه‌اش رفت و فردا دوباره آمد و گفت: «یا امیرالمؤمنین! من با پسر بچه‌ای نزدیکی کردم! من را پاک کن!» حضرت باز فرمود: «های! برو به خانه‌ات، شاید شهوت بر تو غلبه کرده.» آن مرد رفت و فردایش باز آمد و اقرار به کارش نمود و وقتی روز چهارم آمد و اقرار نمود، حضرت فرمود: «های! پیامبر در مثل تو به سه چیز حکم نموده است هر کدام را که می‌خواهی انتخاب کن!» آن مرد سؤال کرد: «آن‌ها چیست؟» حضرت فرمود: «خوردن ضربه‌ای به گردن بعد هرچه پیش آمد؛ (یعنی اگر کشته شدی که هیچ و الا آزادی) یا پرت کردن از کوه با دست و پای بسته یا سوزاندن با آتش» مرد گفت: «کدام یک از این‌ها سخت‌تر است؟» حضرت فرمود: «سوزاندن با آتش!» مرد گفت: «امیرالمؤمنین! من همین را انتخاب کردم.» حضرت فرمود: «پس برو هیئت را جمع کن!» مرد گفت:

گذشت و کسی شهادت بر عمل او نداده بود و نه حکومت وقت او را در حال عمل گرفتار کرده بود. پیشوایی که از جانب خدا حکومت بر مردم می‌کند وقتی کسی را به دستور خدا می‌تواند کیفر کند، می‌تواند او را نیز ببخشد. مگر این آیه را نشنیده‌ای که خداوند درباره سلیمان می‌فرماید: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» خداوند در این آیه ابتدا بخشش و عنایت را ذکر می‌کند بعد سخن از منع و جلوگیری به میان می‌آورد. همین که یحیی بن اکثم نامه امام را خواند به متوکل گفت:

«صحيح نیست بعد از این مسائل دیگر از او چیزی پرسى. دیگر هر سؤالى بکنى از این‌ها مشکل‌تر نخواهد بود. هر چه بیشتر دانش او منتشر شود، موجب تقویت رافضی‌ها است.»^{۲۶}

صقر بن ابی دلف کرخى تعریف می‌کند: وقتی متوکل مولایم ابوالحسن عسکری را زندانى کرد، آمدم که از آن جناب احوال‌پرسی کنم. زرافى که نگهبان بود به من نگاهی کرده، دستور داد مرا ببرند پیشش. مرا نزدیکش بردند. زرافى گفت: «حالت چطور است؟» گفتم:

«باشد.» هیزم‌ش را آورد و بعد دو رکعت نماز خواند و بعد از نماز همان‌طور که نشسته بود، گفت: «خدایا! من از تو می‌خواهم که این را کفاره گناهم قرار دهی و من را به آتش روز قیامت نسوزانی.» بعد بلند شد و در حالی که گریه می‌کرد وارد گودالی شد که امیرالمؤمنین آن را برای او کنده بود. درون گودال نشست. هیزم‌ها، اطراف او آتش زده شد. و او آتش اطرافش را می‌دید. امیرالمؤمنین گریه‌یشان افتاد و همه اصحابش نیز گریستند. حضرت به او فرمود: «اهاى، بلند شو! فرشتگان آسمان و فرشتگان زمین را به گریه انداختی، خداوند توبهات را پذیرفت و دیگر به هیچ چیز از آن چه انجام دادی برنگرد!» (کافی: ۲۰۱/۷) ص ۳۹ / (و به او گفتیم: این عطای ما است، به هر کس می‌خواهی (و صلاح می‌بینی) ببخش، و از هر کس می‌خواهی امساک کن، و حسابی بر تو نیست (تو امین هستی)!

«خوب!» گفت:

«بنشین!» من نشستم اما در فکر شدم که این چه کاری بود کردم. کاش نیامده بودم. در این موقع مردم را از اطراف خود متفرق نمود. آن گاه روی به من کرده گفت:

«برای چه آمده‌ای؟» گفتم:

«کاری نداشتم.» گفت:

«شاید آمده‌ای از حال مولایت بپرسی؟» گفتم:

«مولایم کیست؟! مولای من امیرالمؤمنین (متوکل) است!» گفت:

«ساکت باش! مولای تو مولای واقعی است از من

نترس من هم اعتقاد تو را دارم!» گفتم:

«الحمد لله.» گفت:

«میل داری آن جناب را ببینی؟» گفتم:

«آری!» گفت:

«صبر کن تا نامه رسان از خدمتش خارج شود.»

مدتی نشستم وقتی پیک خارج شد، به غلام خود گفتم:

«دست صقر را بگیر و او را داخل همان اطاق ببر که آن مرد علوی زندانی است و آن دو را تنها بگذار!» مرا نزدیک اطاقی برده، اشاره کرد:

«داخل شو!» دیدم امام روی حصیری نشسته، جلو آن جناب قبری را کنده‌اند. سلام کردم، جواب داد و فرمود:

«بنشین!» بعد فرمود:

«برای چه آمده‌ای؟» عرض کردم:

«آمدم از حال شما مطلع شوم.» باز چشمم که به قبر افتاد گریه‌ام گرفت، فرمود:

«صقر گریه نکن آن‌ها حالا گزندگی به من نمی‌رسانند.» گفتم:

«الحمد لله.» بعد عرض کردم:

«حدیثی از پیامبر نقل کرده‌اند که من معنی آن را

نمی دانم.» فرمود:

«چه حدیثی؟» عرض کردم:

«این که پیامبر فرموده است: «ایام را دشمن مدارید که با شما دشمنی خواهند ورزید.» معنی این جمله چیست؟» فرمود:

«آری ایام ما هستیم تا آسمان و زمین پایدار است شنبه نام پیامبر است و یک شنبه اشاره به امیرالمؤمنین، دوشنبه حسن و حسین و سه شنبه علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و چهارشنبه موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و من و پنجشنبه پسر حسن بن علی و جمعه پسر پسر که گروه حق جویان معتقد به او می شوند و او زمین را پر از عدل و داد می کند. بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد. این است معنی ایام با آنها دشمنی نورزید در دنیا که در آخرت با شما دشمنی خواهند کرد.» بعد فرمود:

«خدا حافظی کن و برو که بر تو نگرانم و اطمینانی نیست!»^{۲۷}

ابوالعباس فضل بن احمد بن اسرائیل کاتب از قول پدرش تعریف می کند که من کاتب مُعْتَز (خلیفه عباسی) بودم. با او وارد خانه متوکل شدم. دیدم متوکل روی تخت نشسته. معتز سلام کرده ایستاد من هم پشت سر او ایستادم. سابق هر وقت معتز وارد می شد متوکل به او احترام می گذاشت و دستور نشستن می داد. این بار متوکل این کار را نکرد. معتز مدتی سر پا ایستاد. مرتب پاهای خود را جابه جا می کرد. دیدم چهره متوکل پیوسته تغییر می کند و رو به طرف فتح بن خاقان کرده، گفت:

«همین است کسی که درباره اش آن حرف ها را می زنی؟!» این سخن را مرتب تکرار می کرد. فتح بن خاقان نیز او را تسکین می داد و می گفت:

چهارده معصوم الگوی بصیرت / ۳۹

«این حرف‌ها دروغ است!» ولی متوکل بیشتر خشمگین می‌شد و می‌گفت:

«به خدا این ظاهر ساز کافر را خواهم کشت که ادعای دروغ می‌کند و بر سلطنت من خرده می‌گیرد.» در این موقع دستور داد چهار نفر از اهالی خزر را برایم حاضر کن. مأموران خزری حاضر شدند. به هر کدام شمشیری داد به آن‌ها دستور داد وقتی حضرت هادی وارد شد با شمشیر به او حمله کنند. با خود می‌گفت:

«بخدا قسم پس از کشتن بدنش را آتش می‌زنم!» من پشت سر معتز ایستاده بودم. در پناه پرده. در همین موقع حضرت ابوالحسن هادی وارد شد مأمورین پیش متوکل دویده، گفتند:

«آمد!» من دیدم امام در موقع آمدن لب‌هایش به دعایی تکان می‌خورد و هیچ ناراحتی و وحشتی ندارد تا چشم چهار نفر اهالی خزر به آن جناب افتاد به سجده افتادند. و متوکل نیز خود را از تخت به زیر انداخت و نزدیک حضرت آمد و دست و پیشانی او را بوسید، در حالی که شمشیر در دست داشت، می‌گفت:

«آقا! یا ابن رسول الله! ای بهترین خلق خدا! پسر عمو و مولایم یا ابالحسن!» امام می‌فرمود:

«چه شده؟ مرا ببخش از این جریان!» متوکل گفت: «آقا چه چیز موجب تشریف فرمایی‌ات در این موقع گردیده؟!» فرمود:

«پیکی از طرف تو آمد و گفت: متوکل شما را می‌خواهد.» متوکل گفت:

«دروغ گفته زنا زاده، تشریف ببرید آقا!» بعد روی به حاضرین نموده گفت:

«فتح! و تو عبید الله! هم‌چنین معتز! آقا و مولای خود را مشایعت کنید!» پس از رفتن امام، متوکل آن چهار نفر را خواست و از مترجم خواست تا گفتار

آن‌ها را ترجمه کند. آن‌گاه پرسید:

«برای چه دستوری که دادم اجرا نکردید؟» گفتند:

«از ترس! زیرا دیدیم اطراف ایشان را صد نفر شمشیرزن گرفته که می‌ترسیدیم به آن‌ها نگاه کنیم این وحشت موجب انجام ندادن دستور شد.» در این موقع رو به طرف فتح بن خاقان کرده، گفت:

«این هم دوست تو!» به صورت فتح لبخندی زد او هم تبسمی نمود و گفت:

«خدا را سپاس که چهره او را درخشان نمود و حجتش را نورانی کرد.»^{۲۸}

ابراهیم بن محمد طاهری تعریف می‌کند: متوکل مبتلا به دملی بزرگ شد، به طوری که نزدیک بود از بین برود. هیچ‌کس جرأت نداشت دملش را جراحی کند. مادرش نذر کرد اگر متوکل خوب شد مبلغ زیادی پول برای حضرت هادی بفرستد. فتح بن خاقان به متوکل گفت:

«اگر پیغام بفرستی به این مرد (امام هادی (علیه السلام)) ممکن است دارویی برای تو تجویز کند که شفا پیدا کنی.» گفت:

«یک نفر را بفرستید!» پیک رفت. پس از مراجعت گفت:

«فرموده است مدفوع گوسفند را با گلاب مخلوط کنید، آن را بگذارید روی دمل آن شاء الله سودمند خواهند بود.» کسانی که حضور داشتند از این دارو خنده کرده مسخره نمودند. فتح گفت:

«چه اشکالی دارد گفتار ایشان را تجربه کنیم. به خدا من امیدوارم که با همین دوا خوب شود.» مدفوع گوسفند حاضر شد و با گلاب مخلوط کرده روی دمل گذاشتند. دمل سرباز کرد و هر چه درون آن بود خارج شد. خبر خوب شدن متوکل را به مادرش بشارت دادند. ده هزار دینار برای امام فرستاد

چهارده معصوم الگوی بصیرت / ۴۱

در کیسه‌ای با مهر خود. متوکل از بیماری نجات یافت.

پس از چند روز بطحایی (که از اولاد زید بن حسن (علیه‌السلام) است.) نسبت به حضرت هادی پیش متوکل سخن چینی کرد. گفت:

«او سلاح جنگی جمع می‌کند و مبالغی پول تهیه دیده است!» متوکل، سعید، نگهبان ویژه‌اش را دستور داد که شبانه به خانه امام حمله برده و هرچه پول و اسلحه یافت، بیاورد.

سعید تعریف نمود: من شبانه به خانه حضرت ابوالحسن رفتم و با خود نردبانی نیز بردم. بالای پشت بام رفتم آن‌گاه از پلکان پایین شدم. در تاریکی شب در اندیشه بودم چگونه وارد اطاق شوم. در این موقع امام از داخل اطاق مرا صدا زده، فرمود:

«سعید، همان جا باش تا برایت شمع بیاورند.» به زودی شمع آوردند. داخل اطاق شدم. امام لباسی پشمی در تن داشت و شب کلاهی در سر و سجاده را روی حصیر پهن کرده بود و روی به روی قبله، مشغول مناجات بود. به من فرمود:

«می‌توانی از تمام اطاق‌ها بازدید کنی!» داخل اطاق‌ها شدم، ولی چیزی پیدا نکردم. همان کیسه پولی که مادر متوکل فرستاده بود با مهر خودش یافتم حضرت ابوالحسن فرمود:

«زیر جانماز را نیز نگاه کن!» وقتی بلند کردم شمشیری که داخل غلاف بود و روپوش دیگری نداشت مشاهده کردم آن را نیز برداشته برای متوکل بردم. وقتی چشمش به کیسه زر افتاد که مهر مادرش بر آن است از پی مادر خود فرستاد و جریان کیسه زر را پرسید. مادرش گفت:

«من نذر کردم اگر تو خوب شدی، ده هزار دینار برای ابوالحسن بفرستم. پس از خوب شدنش برایش فرستادم، اکنون مهر تو نیز روی کیسه است که

تکان نخورده، کیسه دیگری را گشود که داخل آن چهار صد دینار بود. «دستور داد به آن کیسه زر مادرش یک کیسه دیگر بیفزایند و گفت: «این‌ها را ببر پیش ابوالحسن با شمشیر.» کیسه‌ها و شمشیر را برگرداندم ولی خجالت کشیدم. پوزش خواسته، گفتم:

«آقا! خیلی ناراحت شدم از اینکه بدون اجازه وارد خانه شما شدم. چه کنم مرا مأمور کرده بودند.» حضرت فرمود:

«سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»^{۲۹}

به متوکل گفتند: «ابوالحسن علی بن محمد بن علی این آیه را «يَوْمَ يَعْزُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» تفسیر به اولی و دومی می‌کند.» متوکل پرسید:

«چطور ما این مطلب را ثابت کنیم؟» گفتند:

«او را بخواه و از تفسیر همین آیه در مقابل مردم سؤال کن. اگر همان طور تفسیر کرد، مردم کارش را خواهند ساخت و به حسابش می‌رسند. اگر بر خلاف آن معنی کرد، پیش دوستان و اصحاب خود رسوا می‌شود.» متوکل قاضیان و بنی‌هاشم و اشخاص برجسته را خواست و در حضور آن‌ها سؤال کرد. حضرت فرمود:

«منظور از این آیه، دو نفری هستند که خداوند نخواست نام ایشان را ببرد. به کنایه فرمود، آیا امیرالمؤمنین دوست دارد پرده بردارد از چیزی که

۲۷ - ۲۹: وَ يَوْمَ يَعْزُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا، يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فَلَانًا خَلِيلًا، لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي. و (به خاطر آور) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: «ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم! ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود!» توضیح: بارها اولی می‌خواست از حکومت فاصله بگیرد ولی دومی او را از این کار منع نمود. (به بخش امام علی (علیه السلام) مراجعه شود)

چهارده معصوم‌الگوی بصیرت / ۴۳

خداوند بر آن پرده کشیده؟! «متوکل گفت:

«نه! دوست ندارم!»^{۳۰}

امام و غالیان

احمد بن محمد بن عیسی می گوید: طی نامه‌ای از امام هادی (علیه السلام) سؤال شد:

«احادیثی را به شما و پدرانانتان نسبت داده‌اند که دل‌ها از شنیدن آن‌ها مضمّن می‌شود و بدان دلیل که این احادیث از پدران بزرگوارتان نقل می‌شود جرأت رد آن را به خود نمی‌دهیم. علی بن حَسَّکَه و سالم بن یقطین که خود را از موالی و منسوبان شما معرفی می‌کنند، نقل می‌کنند که در آیه «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^{۳۱} فحشا و منکر اشاره به شخصی است که اهل رکوع و سجود نبوده است. همین طور منظور از زکات، مردی مشخص است، نه پرداخت مبلغی درهم و دینار. و اموری از فرائض و سنن و معاصی را بر همین منوال تأویل می‌کنند. اگر مصلحت می‌دانید این امر را برای ما روشن فرمایید و به پیروانتان منت گذاشته، آن‌ها را از منجلاب این چنین تأویلات انحراف آمیز نجات دهید.» آن حضرت در جواب نوشتند:

«این گونه تأویلات از دین ما نیست، از آن بپرهیزید!»^{۳۲}

چهارده معصوم الگوی بصیرت / ۴۵

سهل بن زیاد آدمی تعریف می‌کند: یکی از اصحاب امام به ایشان درباره غلات چنین نامه نوشت: «فدایت شوم! علی بن حَسَکَه مدعی است که از ارادتمندان شما است و شما همان خدایی قدیم هستی. او، راه و باب و پیامبر از جانب شما است. به او دستور داده‌ای که مردم را به جانب شما دعوت کند. او می‌گوید:

«نماز و زکات و حج و روزه تمام این اعمال عبارت است از معرفت و شناسایی شما و کسانی که مثل علی بن حَسَکَه باشند، مدعی بابیت^۱ و نبوت، باشند و از چنین معرفتی برخوردار باشد!! مؤمن کامل است، دیگر روزه و نماز و حج از او ساقط است!» تمام دستورات دینی را به همان طریق که عرض کردم، تأویل می‌نماید. گروهی را پیرو خود نموده؛ اگر صلاح بدانید بر ما منت گذارید راجع به جواب این نامه، که موجب نجات از هلاکت شود.»

امام در جواب نوشت:

«علی بن حَسَکَه ملعون، دروغ می‌گوید. تو خیال می‌کنی من او را نمی‌شناسم. خدا لعنت کند او را، چه می‌کند؟! قسم به خدا! محمد مصطفی و انبیا پیش از او را خداوند نفرستاده مگر به دین حنیف و انجام نماز و زکات و حج و روزه و ولایت؛ هرگز پیامبر دعوت نکرده مگر به جانب خدای یکتا که شریکی او را نیست. هم‌چنین ما اوصیا از فرزندان او، همه بنده خدا هستیم که برایش شریکی نمی‌گیریم. اگر ما اطاعت از خدا بکنیم، مورد رحمت او قرار می‌گیریم و اگر معصیت کنیم ما را مشمول عذاب خود قرار می‌دهد. ما را حجتی بر خدا نیست بلکه حجت از خدا است بر ما و تمام جهانیان. من پناه به خدا می‌برم از حرف‌هایی که او می‌زند و این سخنان را نفی می‌کنم.

^۱ یعنی ادعا کنند باب و واسطه امام هستند.

از آن‌ها فاصله بگیرید. خدا لعنتشان کند. خداوند آن‌ها را دچار دشوارترین گرفتاری‌ها نماید. اگر یکی از آن‌ها را در خلوت یافتی با سنگ سرش را نرم کن!»^{۳۳}

ابوعمر و می‌گوید: گروهی معتقد به نبوت محمد بن نصیر فهری‌نمیری شدند. او مدعی شد که پیامبر و رسول است. امام علی‌التقی او را به رسالت برانگیخته!! اعتقاد به تناسخ داشت و از غالیان در مورد ابوالحسن (امام هادی (علیه السلام)) است و مدعی ربوبیت آن جناب؛ او تمام محارم را حلال می‌داند و ازدواج با مردها را هم از پشت (بصورت لواط) که با هم همبستر شوند، تجویز می‌کند. می‌گوید:

«این کار از فاعل و مفعول هر دو یکی از شهوات و طیبات است!! خداوند هیچ یک از طیبات و شهوات را حرام ننموده!!» محمد بن موسی بن حسن بن فرات نیز او را تقویت می‌کرد و کمکی برای او بود. نقل کرده: بعضی از مردم محمد بن نصیر را دیده‌اند که آشکارا پسری بالای پشت اوست (در حال انجام عمل). آن شخص او را سرزنش کرد. در جواب او، محمد بن نصیر گفت:

«این یک نوع لذت است و یک نوع تواضع است برای خدا و نوعی کوچکی و ترک خودخواهی و تکبر است.» مردم در مورد او پس از مرگش چند فرقه شدند.^{۳۴}

عبیدی نقل می‌کند: حضرت عسکری (علیه السلام) نامه‌ای برایم نوشت به این مضمون: «من به خدا پناه می‌برم و بیزارم از فهری و حسن بن محمد بن بابا قمی؛ از هر دو بیزارم. من، تو و تمام دوستان خود را از آن دو پرهیز می‌دهم و هر دو را لعنت می‌کنم. خدا آن دو را لعنت کند. به نام ما، مردم را می‌دوشند. فتنه‌انگیز و مودی هستند. خدا دمار از روزگار آن‌ها بکشد و دچار

فتنه و آشوبشان کند.

ابن بابا مدعی است که من او را به پیامبری فرستاده‌ام و او باب است (و واسطه بین مردم) وای بر او! خدا لعنتش کند. شیطان بر او مسلط شده و گمراهش نموده. هرکس ادعای او را بپذیرد، خدا لعنتش کند. محمد! اگر قدرت یافتی که با سنگ سر او را خورد کنی بکن. او مرا آزار نموده، خدا در دنیا و آخرت آزارش کند.^{۳۵}

فتح بن یزید گرگانی تعریف می‌کند: در راه بازگشت از مکه با حضرت ابوالحسن امام هادی (علیه‌السلام) همسفر بودم. آن جناب به عراق می‌آمد و من عازم خراسان بودم. شنیدم می‌فرمود:

«هر که از خدا بپرهیزد، مردم از او حساب خواهند برد و هر که خدا را اطاعت کند، مردم از او اطاعت خواهند کرد.» سعی کردم خدمت آن جناب برسم. بالاخره موفق شدم. سلام کردم. جواب داد و دستور داد بنشینم. اول حرفی که زد این بود:

«ای فتح، هر که اطاعت از خدا کند، از خشم مردم هراسی نخواهد داشت و هر که خدا را به خشم آورد، باید یقین داشته باشد که خداوند او را مورد خشم مردم قرار می‌دهد. خدا را نمی‌توان توصیف کرد، مگر با همان صفاتی که خود را ستوده. چگونه می‌توان ستود و توصیف کرد، خداوندی را که حواس، عاجز از درک اویند و اندیشه‌ها او را در نمی‌یابند و نمی‌توان او را محدود کرد و با چشم دید، بزرگ‌تر از آنست که بتوان توصیفش نمود و بالاتر از آن که برایش صفتی بیاورند. در حالی که نزدیک است، بسیار دور است و در حال دوری بسیار نزدیک است. پس در دوری نزدیک و در نزدیکی دور است. او کیفیت و چگونگی را آفریده. نمی‌توان به او گفت چگونه است و جا و مکان را به وجود آورده، نمی‌توان گفت کجا است؛

زیرا او از کیفیت و مکان داشتن منزّه است. او یکتای بی‌همتا است. نزاده و نزاییده شده و او را نظیری نیست. پس بسیار با عظمت و بزرگ است. حتی نمی‌توانیم گنه و عظمت محمد را درک کنیم؛ زیرا:

خداوند عزیز نام او را همراه نام خویش قرار داده و آن جناب را شریک در عطای خویش فرموده و به کسی که از پیغمبر اطاعت کند، همان پاداشی را وعده داده که از خودش اطاعت نماید. چنانچه در این دو آیه به هر دو مطلب تصریح فرموده: «وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ»^۱

و در این آیه سخن کسی را که ترک اطاعت پیامبر را نموده بیان می‌کند موقعی که میان طبقات آتش هستند و پوششی از مواد مذاب دوزخ دارند، «يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ»^۲

یا چگونه می‌توان توصیف کرد کینه کسی را که خداوند اطاعت و فرمانبرداری او را قرین اطاعت و فرمانبرداری از پیامبر قرار داده، در این آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۳

و در آیه دیگر می‌فرماید: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ (لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ)»^۴

در این آیه نیز می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا»^۵

در آیه دیگر می‌فرماید: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ

^۱ توبه / ۷۴: آن‌ها فقط از این انتقام می‌گیرند که خداوند و رسولش، آنان را به فضل (و کرم) خود، بی‌نیاز ساختند!
^۲ احزاب / ۶۶: ای کاش خدا و پیامبر را اطاعت کرده بودیم!
^۳ نساء / ۵۹: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر (اوصیای پیامبر) را!
^۴ اگر آن را به پیامبر و پیشوایان - که قدرت تشخیص کافی دارند - بازگردانند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد.
^۵ نساء / ۵۸: خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید!

لا تَعْلَمُونَ^۱»

یا فتح همان طوری که نمی‌توان خدا و پیامبر و فرزندان پیامبر (ائمه اطهار) را توصیف نمود، نمی‌توان مؤمنی را که تسلیم فرمان ما است، توصیف کرد. پیامبر ما، بهترین پیامبران و خلیل ما، بهترین خلیل‌ها و وصی ما، ارجمندترین اوصیا است. اسم آن دو، بهترین اسم‌ها و کنیه ایشان، بهترین و شیرین‌ترین کنیه‌ها است. اگر بنا باشد که فقط هم‌طراز با ما هم‌نشین شود، کسی نیست که با ما بتواند هم‌نشین گردد و اگر بنا باشد ما با هم‌طراز خود ازدواج نماییم، نباید با هیچ کس ازدواج کنیم.

از همه مردم متواضع‌تر و با حلم‌تر و با سخاوت‌تر و از تمام مردم، حمایت آن‌ها بیشتر است. علم و دانش آن دو به ارث رسیده به جانشینانشان، مطیع و تسلیم ایشان باش. خدا تو را به راه آن‌ها بمیراند و زنده نگه دارد. اینک اگر مایلی برو؛ خدا رحمتت کند.»

فتح گفت: از خدمت امام خارج شدم. فردا نیز سعی کردم تا خدمت آن جناب برسم. بالاخره موفق شده، سلام کردم، جواب داد. عرض کردم:

«اجازه می‌دهی سؤالی که برایم پیش آمده را بپرسم، دیشب من، پیوسته در اندیشه همین مشکل گذشت.» فرمود:

«بپرس! اگر مایل بودم جواب می‌دهم و گرنه جواب نمی‌دهم. درست سؤال کن! و در سؤال خویش استوار باش و به جواب درست گوش بده. مبدا از روی عناد و لجبازی سؤال کنی. متوجه هدف خویش باش. زیرا دانشجو و استاد هر دو در پیشرفت و رشد شریک‌اند و هر دو باید خیرخواه یک دیگر باشند و هرگز نباید نسبت به هم خیانت نمایند.

اگر بخواهم می‌گویم چه سؤالی برایت پیش آمده،

^۱ نحل / ۴۳؛ انبیاء / ۷: اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید!

خداوند بر اسرار نهان، کسی را مطلع نگرداند مگر پیامبران شایسته، هر چه در نزد پیامبر است، امام نیز دارد. اطلاع و دانشی که پیامبر دارد، اوصیا او نیز دارند، تا زمین خالی از حجتی نباشد که اثبات ادعای پیامبر را نماید و بر شخصیت و عظمت او گواه گردد. یا فتح! نزدیک بود شیطان تو را به اشتباه اندازد در مورد مطالبی که به تو آموختم. به فکر و خیال‌های واهی شدی و تو را به شک انداخت. به طوری که نزدیک بود از راه خدا و صراط مستقیم منحرف شوی؛ زیرا با خود گفתי وقتی ما قائل شویم پیامبر و اوصیا او دارای چنین مقامی هستند، پس آن‌ها نیز خداوند. هرگز! به خدا پناه می‌برم. آن‌ها مخلوق و خداپرستند. مطیع پروردگار و کوچک در مقابل او و شیفته اویند. اگر شیطان از این راه وسوسه‌ای نمود، متوجه گفتار من باش و او را با سر بر زمین بزن.» عرض کردم: «فدایت شوم، مرا آسوده کردی و با این بیان تمام، ناراحتی که شیطان برایم به وجود آورده بود، از بین بردی. چنین به نظر می‌رسد که باید شما خدا باشید.» در این موقع امام به سجده افتاد و در سجده خود چنین می‌گفت:

«پروردگارا! کوچکم و خاضع و خاشع، ای آفریننده یکتا» پیوسته در سجده بود تا شب گذشت. آن‌گاه فرمود:

«یا فتح! نزدیک بود هلاک شوی و به هلاکت اندازی، عیسی را زبانی نرسید که گروهی از نصاری مدعی شدند او پسر خدا است. آن‌ها که چنین اعتقادی پیدا کردند، هلاک شدند. اینک اگر مایلی برو!» از خدمت امام خارج شدم و بسیار خوشحال بودم از توضیحی که فرمود و موجب از بین رفتن شک من گردید و ایشان را شناختم و بر این نعمت، خدا را سپاسگزاری کردم. در منزل آخری، خدمت امام رسیدم. تکیه کرده بود و در مقابلش مقداری گندم بریان بود که

چهارده معصوم الگوی بصیرت / ۵۱

آن‌ها را به هم می‌زد و مخلوط می‌کرد. شیطان مرا وسوسه کرده بود که «آنها نباید بخورند و بیاشامند!» زیرا خوردن و آشامیدن یک نوع گرفتاری است و امام نباید مبتلا به گرفتاری گردد. حضرت فرمود:

«بنشین یا فتح! ما باید پیرو پیمبران باشیم که آن‌ها نیز می‌خوردند و می‌آشامیدند و میان بازارها راه می‌رفتند. هر جسمی احتیاج به غذا دارد. مگر خالق رازق، زیرا او جسم را به وجود آورده و خود جسم نیست. و نمی‌توان او را تجزیه نمود، نه زیاد می‌شود و نه کم. منزّه است از آن‌چه اختصاص به اجسام داده. یکتا و بی‌همتا است. بی‌نیازی است که نه زاییده و نه زاییده شده و او را نظیری نیست. به وجود آورنده اشیا و اجسام است، شنوا و دانا است. لطیف و خبیر است. رؤوف و رحیم است. منزّه و پاک‌تر از آن عقایدی است که ستم‌گران درباره‌اش معتقدند.

اگر می‌شد او را توصیف نمود، فرقی بین پروردگار و موجودات و خالق و مخلوقات و به وجود آورنده و به وجود آمده نبود. اما او فرق قرار داده بین خود و اجسام و اشیا؛ زیرا هیچ چیز شبیه او نیست و نه او شبیه چیزی است.»^{۳۶}

ابوجنید تعریف می‌کند: حضرت ابوالحسن عسکری (علیه‌السلام) مرا مأمور کرد برای کشتن فارس بن حاتم قزوینی، چند درهم پول داده، فرمود:

«با این پول شمشیری بخر، ولی به من نشان ده!» من رفتم و شمشیری خریده، خدمت آن جناب آوردم. فرمود:

«این را پس بده، سلاح دیگری بخر!» من به جای شمشیر، ساطوری خریدم. وقتی خدمت امام آوردم. فرمود:

«این خوب است!» به تعقیب فارس رفتم. بعد از انجام نماز مغرب از مسجد خارج شد. ساطور را بر فرق او

فرود آوردم. به زمین افتاد و مرد، ضجه‌ای بین مردم افتاد. من ساطور را پرت کردم. مردم جمع شده، مرا گرفتند؛ چون غیر از من کسی دیگر وجود نداشت، ولی در دست من نه کارد و نه ساطور و سلاحی دیدند. به دنبال ساطور، مغازه‌ها و خانه‌های اطراف را گشتند، ولی هیچ اثری از آن نیافتند. به ناچار مرا رها کردند.^{۳۷}

در زمان امام حسن عسکری (علیه السلام) از طرف ایشان حقوقی برای ابوجنید مشخص شد.^{۳۸} بعد از شهادت امام، نامه‌ای از حضرت صاحب، برای کسانی که باید به آن‌ها پول پرداخت شود، به وکیلشان رسید. ولی نامی از ابوجنید در آن نبود. بعداً معلوم شد که جنید وفات یافته است.^{۳۹}

فارس بن حاتم بن ماهویه، مردی هرزه و بدعت‌گزار و دروغگو و غالی مذهب بوده. امام هادی (علیه السلام)، برای کشنده‌اش، بهشت را ضمانت نمود. جعفر بن علی (معروف به جعفر کذاب) از حامیان اصلی فارس است.^{۴۰}

حضرت هادی (علیه السلام) برای علی بن عمرو قزوینی (یکی از اصحاب امام) به خط خود این چنین نامه نوشت:

«آنچه برایت می‌نویسم یک واقعیت است که باید به آن اعتقاد داشته باشی. در مورد کسی که سؤال کرده بودی، خدا لعنت کند او را که همان فارس است. چاره‌ای نیست تو را جز این که تا مقداری که برایت امکان دارد، کوشش در لعن و دشمنی او نمایی و دوستان ما را از اطرافش پراکنده کنی و جلو تبلیغات او را بگیری. این مطلب را از طرف من به آن‌ها گوشزد کن. من در مقابل خداوند در مورد این کار بسیار لازم از شما بازخواست خواهم کرد. وای بر کسی که مخالفت نماید و انکار کند. این نامه را در شب سه شنبه، نهم ربیع الاول سال ۲۵۰ نوشتم، بر

چهارده معصوم‌الگوی بصیرت / ۵۳

خدا توکل می‌کنم و او را ستایش می‌نمایم.»^{۴۱}

نامه امام در توضیح جبر و اختیار

(نامه‌ای است) از علی بن محمد؛ سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما و تمام افرادی که پیرو هدایتند باد! نامه شما به دستم رسید و از نوشته‌هایتان دریافتم که در عقیده خود دچار اختلاف گشته و به بحث «قَدَر» فرو شده‌اید، و برخی از شما قائل به جبر؛ و جمعی معتقد به تفویض گشته‌اند، و به پراکندگی و جدایی و کینه‌ورزی و دشمنی میانتان پی بردم، و این که در پایان از من خواسته‌اید که آن را برایتان بیان کنم، تمام آن‌ها را دانستم.

تمسک به ثقلین

بدانید- خدا همه شما را رحمت کند- که ما پس از نگریستن به روایات و اخبار وارده فراوانی، دریافتیم که عقیده و نظر تمام افرادی که دین اسلام را اختیار کرده‌اند (تمام فرق اسلامی) و خدا را می‌شناسند، خارج از این دو معنی نیست: یا حق است، که باید پیروی شود، یا ناحق و باطل که باید از آن دوری کرد. اجماع امت بدون هیچ اختلاف بر این است که قرآن حق است و در این موضوع هیچ شک و تردیدی میان فرقه‌های اسلامی نیست، و همگی اجماعاً

چهارده معصوم الگوی بصیرت / ۵۵

معتترف به تصدیق و حَقانیت قرآن می‌باشند، آن‌ها به این مطلب به درستی هدایت شده‌اند. و این بنا به فرمایش پیامبر است که فرمود: «اَمْتُ مَنْ بِرِ هَيْجِ گمراهی و ضلالتی اجماع نخواهند کرد.» پس با این سخن، آن حضرت توضیح داده است که هر آن‌چه اَمْتُ بر آن اجماع نماید، تماماً حقّ است، و این در صورتی است که هیچ کس با دیگری مخالفت نکند. و قرآن همان حَقّی است که تنزیل و تصدیق آن عاری از هر مخالفتی می‌باشد، بنابراین هرگاه قرآن به تأیید و حَقانیت حدیثی گواهی دهد و فرقه‌ای همان حدیث را ردّ کند، بنابر اصل «اجماع و اتفاق بر درستی قرآن» باید آنان به درستی آن اقرار نموده و اعتراف نمایند. پس اگر آن گروه نپذیرفت و منکر آن شد، محکوم به خروج از مِلّت اسلامند.

نخستین حدیثی که حَقانیت و تأییدش از قرآن به دست می‌آید و قرآن بر درستی آن گواه است، حدیثی از پیامبر است - که بی‌هیچ اختلافی در آن، مورد قبول و تصدیق قرآن است - که فرموده: «من در میان شما دو چیز نفیس و با ارزش به جا می‌نهم: کتاب خدا و عترتم - یعنی خاندانم - تا زمانی که به آن دو تمسّک جوئید، هرگز گمراه نشوید، تا آن دو در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، از هم جدا نخواهند شد.» به ندرت از شواهد قرآنی، نصّی بر درستی این حدیث چون این آیه می‌توان یافت:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ، وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»^۱ و اهل سنت نیز در این زمینه روایاتی درباره

^۱ مائده / ۵۵ و ۵۶: همانا سرپرست شما خداست و پیامبرش و و آن کسانی که ایمان آورده‌اند، آنان که نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند در حالی در رکوعند. * و هر کس که خدا و پیامبرش (چنین) کسانی را که ایمان آورده‌اند به دوستی و سرپرستی برگزیند (از گروه خدا است و) براستی گروه خدا پیروزند.

امیرالمؤمنین نقل کرده‌اند که آن حضرت انگشتی خود را در حال رکوع به صدقه داد، و خداوند در قدردانی از او، آن آیه را نازل فرمود. و نیز در تایید همین مطلب، پیامبر فرموده:

«هرکس که من مولای اویم، پس علی هم مولای اوست.» و نیز به علی علیه السلام فرموده:

«موقعیت تو نسبت به من همچون موقعیت هارون است به موسی، جز آن که دیگر هیچ کس به نام پیامبر؛ پس از من نیست.» و نیز بدین حدیث برمی‌خوریم که فرمود:

«علی دین مرا ادا می‌کند، و وعده‌ام را عملی می‌سازد، و پس از من جانشین من بر شما است.» پس حدیث نخستی که این اخبار از آن به دست آمده، حدیثی است صحیح و اجماعی که نزد مسلمین از هر اختلاف عاری، و موافق قرآن است. لذا وقتی که قرآن و شواهد دیگر گواهی بر درستی آن می‌دهند، اعتراف بدان، به ناچار بر امت لازم می‌آید، زیرا قرآن به صحت و درستی این احادیث گویا است، که هم با قرآن موافقند و هم قرآن با آن‌ها هم‌خوانی و سازگاری دارد. آن‌گاه احادیث صحیح رسول خدا است که از صادقین (امامان معصوم علیهم السلام) رسیده و آن‌ها را افرادی موثق و شناخته شده نقل نموده‌اند، پس اقتدا و پیروی از این احادیث بر هر مرد و زن با یمان فریضه‌ای واجب است، و جز افراد معاند و دشمن، از آن سرپیچی نمی‌کنند، زیرا گفتار خاندان پیامبر متصل و پیوسته به کلام خدا است، و این مطلب مانند این آیه از قرآن است:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُهِيناً.» و نظیر این آیه به سخن رسول خدا بر می‌خوریم که فرموده:

«هر کس که علی را آزار دهد مرا آزرده، و هر کس که مرا آزار دهد، خدا را آزرده، و هر کس که خدا را

چهارده معصوم الگوی بصیرت / ۵۷

آزار دهد، به زودی دچار انتقام خدا شود.» و نیز سخن پیامبر که فرموده:

«هر کس که علی را دوست دارد، مرا دوست داشته، و هر کس که مرا دوست بدارد، خدا را دوست داشته است.» و همچون کلامی است که رسول خدا درباره قبیله «بنو ولیعه» فرمود که:

«قطعا مردی را به سویشان می‌فرستم که همچون خود من است، خدا و رسولش را دوست می‌دارد، و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند، برخیز ای علی و به سویشان روان شو!» و نیز کلام آن حضرت در روز خیبر:

«فردا مردی همانند خودم را به سویشان (یهود خیبر) می‌فرستم که هم او؛ خدا و رسولش را دوست می‌دارد، و هم خدا و رسولش او را دوست می‌دارند، او حمله‌کننده‌ای بی‌گریز است، و باز نگردد تا آن که خدا فتح و پیروزی را به وی ارزانی دارد.» و پیامبر پیش از اعزام، نوید فتح و پیروزی داد، پس یاران آن حضرت در پی این کلام (برای آن که انتخاب شوند) گردن کشیدند، و چون فردا شد رسول خدا، علی را فراخوانده و به سویشان فرستاد. علی علیه السلام را بدین فضیلت برگزید و او را کرّار (حمله‌کننده‌ای بی‌گریز) نامید. و خداوند نیز او را دوستدار خدا و رسولش نام نهاد، پس (با این کلام) خبر داد که خدا و رسولش هر دو او را دوست می‌دارند.

ما این شرح و بیان را مقدّم داشتیم تا ضمن این‌که راهنمای مقصدمان بوده، برای ما پشتیبانی در تعریف «جبر» و «تفویض» و مرتبه بین آن دو باشد. و کمک و یاری، تنها از خدا است، و در تمام کارهایمان بر او توکل می‌کنیم.

ما این بحث را با این سخن (امام) صادق (علیه السلام) آغاز می‌کنیم که فرمود: «نه جبر است و نه تفویض، بلکه مرتبه‌ای میان آن دو است.» که شامل: تندرستی،

آزادی راه، و مهلت کافی، و توشه راه؛ همچون مرکب، و وسیله تحریک شخص بر انجام کار می باشد. در نتیجه این همان پنج چیزی است که (امام) صادق (علیه السلام) در آن همه ملاک های فضیلت را گرد آورده، پس اگر بنده ای فاقد یکی از آن ها باشد، به نسبت همان کاستی و کمبود، تکلیف از او ساقط گردد. بنابراین آن حضرت خبر از یک اصلی داده که طلب فهمش بر مردم واجب است، و قرآن در تصدیق آن گویا است، و آیات (احادیث) محکم رسول خدا نیز بدان گواهند؛ زیرا هرگز سخن پیامبر و خاندانش از حدود قرآن تجاوز نمی کند، پس هرگاه احادیث صحیح و درستی نقل گشته، و گواه صدق آن ها از قرآن طلب شود، و پس از بررسی؛ کتاب خدا موافق و دلیل صحت و درستی آن ها گردد، در این صورت، اقتدا و پیروی از آن ها واجب است، و جز افراد معاند- همان طور که در ابتدای نوشته گفتیم- با آن ها مخالفت نکرده و سرپیچی نمی کنند. و زمانی که ما جویای تحقیق در سخن (امام) صادق، یعنی «مرتبه میان جبر و تفویض، و عدم پذیرش آن دو» شویم، خواهیم یافت که قرآن بدان گواه است و گفته اش را در این باره تأیید می کند. و نیز حدیثی موافق آن بدین مضمون از آن حضرت وارد شده که فردی از او پرسید:

«آیا خداوند، بندگان را مجبور به ارتکاب گناه می کند؟» فرمود:

«خدا عادل تر از این است!» پرسید:

«آیا کار را به خودشان وا گذاشته؟» فرمود:

«عزت و اقتدار خدا بر آنان بالاتر از این است!» و نیز حدیثی از آن حضرت نقل شده که فرمود:

«مردمان در موضوع قَدَر، سه گروهند: دسته ای معتقدند که کار، به ایشان واگذار شده، که با این پندار، خدا را در سلطه و قدرتش ضعیف شمرده اند.

چهارده معصوم الگوی بصیرت / ۵۹

در نتیجه رو به هلاکتند، و دسته‌ای قائلند که خدای جلیل و عزیز، بندگان را مجبور به معصیت و تکلیف طاقت فرسا و خارج از حدّ توانشان کرده است، که با این پندار به خدا نسبت ظلم و ستم داده، و آنان نیز رو به هلاکتند، و گروهی معتقدند که خداوند بندگان خود را در حدّ توانشان مأمور ساخته، نه خارج از حدّ توان و زاید بر نیرویشان، پس هرگاه خوبی کنند، (به شکرانه‌اش) خدا را سپاس گویند، و چون بدی نمایند، استغفار و طلب آمرزش کنند. پس فرد با این عقیده، همان مسلمان رشد یافته است.» در نتیجه؛ آن حضرت با این کلام خبر داده: هر کس از جبر و تفویض پیروی کند و بدان معتقد شود، خلاف حق بوده و از صراط حق خارج است. باری، من هم جبر را، که پیروش دچار خطا بوده، و هم تفویض که معتقد به آن به باطل گراییده را شرح دادم. بنابراین، مرتبه میان جبر و تفویض در وسط آن دو واقع است. برای هر یک از این ابواب، مثالی خواهم زد تا هم معنی آن را به ذهن جوینده‌ی حقیقت نزدیک سازد و هم بررسی نمودن شرح آن را آسان نماید، به گونه‌ای که هم آیات محکم قرآن، تصدیقش نمایند، و هم خردمندان پذیرفته و تأییدش کنند، و البته توفیق و عصمت با خدا است.

رد جبر

اما جبری که معتقدانش دچار خطایند این است که: «خدای جلیل و عزیز بندگان را مجبور به گناه کرده، و با این حال آن‌ها را عذاب می‌کند.» و هر کس که عقیده‌اش این باشد، خدای را در حکمش به ستم نسبت داده و تکذیب کرده است و کلام خدا را رد نموده که فرمود:

«وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا»، و نیز این آیه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ»^{۴۴}. همراه با آیات بسیار دیگری در این موضوع. پس هر کس که گمان کند که مجبور به گناه شده، گناه خود را به خدا ارجاع نموده و او را در عذاب خود منسوب به ظلم و ستم داشته است، و کسی که خدا را ستمکار داند، قرآن را دروغ شمرده. و هر کس که قرآن را تکذیب کند، به اجماع امت به کفر گراییده.

مثال جبر

و مثل این عقیده، همچون مردی است که صاحب برده‌ای شده که آن نه اختیاری از خود دارد و نه صاحب چیزی از متاع دنیا است، و اربابش هم می‌داند، و با علم به این موضوع به او دستور می‌دهد که به بازار رفته و جنسی برایش تهیه کند، ولی بهای خرید آن جنس را به او نمی‌دهد. هر چند ارباب، خود بدین مطلب واقف است که تمامی اجناس تحت نظر صاحب آن‌ها بوده و کسی جز با پرداخت قیمت مورد رضایت صاحبش؛ در برداشت آن‌ها به طمع نیفتد. و ارباب خود را به عدل و داد. وصف نموده و حکیم و غیر ظالم می‌داند، و غلامش را در صورت نیامدن این جنس تهدید به کیفر و مجازات نماید، هر چند که خود می‌داند، صاحب جنس مانع او خواهد شد، و این که برده‌اش نه مالی دارد و نه به او بهایی پرداخته است. وقتی آن بنده به بازار رفته تا جنس او را تهیه کند، درمی‌یابد که صاحب جنس جز در مقابل بهایش آن را به وی نمی‌دهد، و خود بنده نیز بهای آن را ندارد، در نتیجه نومید و دست خالی به سوی اربابش

^{۴۴} کهف / ۴۹: و پروردگار تو، به هیچ کس ستم نکند.
^{۴۵} یونس / ۴۴: به راستی خدا بر مردم هیچ ستم نکند بلکه مردم بر خود ستم می‌کنند.

بازگردد، و ارباب نیز به خشم آمده و او را مجازات می‌کند.

آیا عدل و حکم او ایجاب نمی‌کند که او را کیفر نکند؛ با این که او می‌داند که برده‌اش نه صاحب چیزی از متاع دنیا است، و نه خود پولی به او داده؟! پس اگر او را مجازات کند در کیفرش ظالم است و متجاوز، و با این کار آن چه از عدل و حکمت و داد خود شمرده، همه را باطل ساخته، و اگر کیفرش نکند خود را در تهدیدی که نموده دروغگو به حساب آورده است، بنابراین تهدیدی که دروغ و ستم است با عدل و حکمت منافات دارد! و خداوند برتر است از آن چه می‌گویند؛ برتری بزرگ! پس هر کس که قائل به «جبر» یا هر عقیده‌ای که مستلزم جبر است، باشد؛ نه تنها خدا را ستمکار دانسته، بلکه او را منسوب به بیداد و تجاوز داشته است، زیرا مجازات را بر کسی واجب کرده که مجبور (به معصیت) شده. و هر کس که پندارد خداوند بندگان را وادار به گناه نموده- بنا به قیاس عقیده خودش- همو نیز کیفر و مجازات را از ایشان باز می‌دارد. و هر کس معتقد باشد که خداوند عذاب را از گناهکاران دفع داشته و باز می‌دارد، بی‌شک، خدای را در تهدیدش دروغگو شمرده، آن جا که فرموده:

«بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^{۸۱} و این آیه:
 «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا»^{۸۲} و این آیه:
 «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ

^{۸۱} بقره / ۸۱: آری هر کس که کار بدی کند و گناهش او را فراگیرد آنان دوزخیانند و در آن جاودانند.
^{۸۲} نساء / ۱۰: همانا کسانی که از روی ستم مال‌های یتیمان را می‌خورند، جز این نیست که در شکم‌هایشان آتشی فرو می‌برند و به زودی به آتش افروخته دوزخ درآیند.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزاً حَكِيماً»، همراه با آیات بسیار دیگر در این موضوع، بنابراین هر کس که تهدید خدای را دروغ شمارد، در این تکذیبش، آیه‌ای از قرآن را کافر گشته، و از زمره کسانی است که خدا درباره ایشان فرموده:

«أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»^۱ بلکه می‌گوییم و معتقدیم که بی‌شک، خدای جلیل و عزیز، بندگان را بر اساس اعمالشان پاداش دهد، و بر کار بدشان - بنا به قدرتی که بدیشان داده - عقوبت نماید، و بر اساس همان قدرت، به آنان امر و نهی کرده، و کتاب او نیز گویای آن است که فرمود:

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ»^۲ و نیز فرموده: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَ يُحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ»^۳ و نیز فرمود: «الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ»^۴ این‌ها آیات محکمی بود که «جبر» و معتقدان بدان را

^۱ نساء / ۵۶: کسانی که به آیات ما کافر شدند به زودی آنان را به (چنان) آتشی درآوریم که هر گاه پوستشان پخته شود و بسوزد آنان را پوست‌های دیگری جایگزین سازیم تا عذاب را بچشند، زیرا خدا؛ توانای بی‌همتا و دانای استوار کار است.
^۲ بقره / ۸۵: آیا به برخی از کتاب ایمان می‌آوردید و به برخی دیگر کافر می‌شوید؟ پس سزای کسی از شما که چنین کند جز رسوایی و خواری در دنیا نیست، و روز رستاخیز به سخت‌ترین عذاب برده شوند، و خدا از آن چه می‌کنید غافل نیست.
^۳ انعام / ۱۶۰: هر کس که کار نیکی آورد، ده برابر آن پاداش دارد، و هر کس که کار بدی آورد، جز همانند آن کیفر نبیند، و بر آنان ستم نرود.

^۴ آل عمران / ۳۰: روزی که هر کس هر کار نیکی که کرده حاضر یابد و هر کار بدی که کرده؛ دوست دارد که کاش میان او و کارهای بدش جدایی دوری بود! خدا شما را از (نافرمانی) خویش بیم می‌دهد.
^۵ مؤمن / ۱۷: امروز هر کس بدان چه کرده است پاداش داده شود، امروز هیچ نوع ستمی نیست.

چهارده معصوم الگوی بصیرت / ۶۳

رد می‌کند، و نظیر و مانند آن، آیات در قرآن بسیار است و ما آن را مختصر ساختیم تا مایه طولانی شدن نوشته نشود، و توفیق با خدا است.

رد تفویض

و اما آن تفویض که (امام) صادق آن را باطل ساخته، و معتقدان و پیروانش را خطاکار دانسته، این عقیده است که: «خداوند اختیار امر و نهی خود را به بندگان سپرده، و سر خود رهایشان ساخته»، و در این مورد گفتاری دقیق برای جویندگان فهم و دقت نهفته است، و این (گفتار) را امامان هدایت یافته از عترت پیامبر، بیان داشته‌اند. ایشان فرموده‌اند:

«اگر خدا اختیار بندگان را از سر اهمال و سهل انگاری به خودشان سپرده بود، باید انتخاب آنان را (هرچه باشد) پذیرفته، و به سبب آن مستحق ثواب گردند، و (زمانی که خودسری و اهمال حاصل شود)، دیگر بر جنایتی که کنند هیچ عقوبتی نباشد.» و دو معنی از این گفتار بر می‌آید: این که بندگان بر خدا شوریده‌اند و به ناچار او را مجبور به قبول اختیار توسط رای و نظرشان ساخته‌اند که در این صورت - چه نخواهد و چه بخواهد - وهن و سستی خدا لازم می‌آید و (یا) این که خداوند جلیل و عزیز از وادار نمودن آنان به امر و نهی - چه نخواهند و چه بخواهند - درمانده و عاجز است، از این رو امر و نهی خود را به ایشان سپرده و بر وفق مرادشان امضا نموده، آن‌گاه از وادار نمودن ایشان به خواست خود وامانده، به همین خاطر اختیار کفر و ایمان را به خودشان وا گذاشته است.

مثال تفویض

و مثال آن به مانند مردی است که برده‌ای خریده تا به او خدمت کند و قائل به مقام سرپرستی او باشد و

از دستورات و فرامین او نیز پیروی نماید، و صاحب برده مدعی است که قاهر است و عزیز و حکیم، پس غلامش را امر و نهی می‌کند، و به او- در صورت پیروی از دستورش- وعده ثواب بزرگ داده، و نیز در صورت نافرمانیش به کیفر دردناک تهدید کرده باشد، ولی غلام با خواست اربابش مخالفت کرده و از دستورات او تخلف بورزد، و خلاصه، نه تنها به هیچ امر و نهی صاحبش اعتنایی نکرده، بلکه به خواست خود رفتار نماید، و پیروی از هوی و هوس خود کند. در این حال، ارباب هم نتواند وی را وادار به اطاعت از دستورات و خواست خود کند، در نتیجه اختیار امر و نهی را به خود غلام بسپرد، و به هر آن‌چه که غلام به خواست خود انجام دهد نه به خواست ارباب، رضایت دهد، باری ارباب برده‌اش را (با همین اوصاف) به دنبال کاری که برایش مشخص کرده، می‌فرستد، ولی غلام پی خواست خود رفته و از هوایش پیروی نماید، پس زمانی که نزد صاحب خود باز گردد، وی ببیند آن‌چه آورده خلاف چیزی است که دستورش داده، پس به غلام بگوید:

«چرا از دستورم تخلف ورزیدی؟» غلام این گونه پاسخ دهد که:

«چون تو اختیار کار را به من واگذاشتی، من هم پیروی هوی و خواسته‌ام را نمودم، زیرا فرد مختار بلا مانع است.» پس تفویض محال است. آیا بدین ترتیب دو چیز لازم نمی‌آید:

یا ارباب قادر است غلامش را موافق خواست خود، نه خواست او به پیروی از دستوراتش وادار ساخته و در حد انجام دستوراتش (امر و نهی) توانش دهد، که در این صورت او را به کار وادارد یا از آن بازداشته و پاداش و کیفر بر آن دو را به او معرفی کند، و او را از معصیت خود برحذر داشته و با تعریف پاداش خود تشویقش نماید، تا بنده توسط نیرویی که برای امر و

چهارده معصوم الگوی بصیرت / ۶۵

نهی و تشویق و ترساندن به او داده به قدرت و توان مولایش پی برد، تا مشمول عدل و انصاف او گردد، و حجت بر او روشن گشته است، هم عذر را نمایانده و هم از عواقب کار ترسانده. پس چون آن بنده از دستور مولایش پیروی کند، او را پاداش دهد. و هرگاه از نهی او باز نایستد مجازات و کیفرش نماید.

یا ارباب درمانده و ناتوان است، بنابراین کار بنده را به خودش واگذارد، خوبی کند یا بدی، اطاعت کند یا سرپیچی، در تمامی این موارد از کیفر نمودن او و بازگرداندنش به فرمان خود عاجز است. و در اثبات عجز؛ نفی و انکار قدرت و خداوندی او است، و بطلان امر و نهی، و پاداش و کیفر خواهد بود، و نیز مخالفت با قرآن نیز هست، که می‌فرماید: «وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ»^۱ و نیز این آیه: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»^۲ و این آیه:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ»^۳ و این آیه: «اعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا»^۴ و نیز این آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا غُفَةً وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ»^۵ پس هرکس پندارد که خداوند متعال امر و نهی را به بندگان خود سپرده (با این کار) عجز او را به ثبوت رسانده، و برایش قبول هر عمل خوب و بدی که کند لازم داشته، و نیز امر و نهی و وعد و وعید او را به دلیل این عقیده که خدا همه آن‌ها را به او سپرده

^۱ زمر / ۷: و (خدا) ناسپاسی را برای بندگان خود نمی‌پسندد، و اگر سپاس بدارید آن را برای شما می‌پسندد.
^۲ آل عمران / ۱۰۲: ترس از خدای را چنان که شایسته ترس او است پیشه کنید، و نمیرید مگر در حالی که مسلمان باشید.
^۳ ذاریات / ۵۶ و ۵۷: و پریان و آدمیان را نیافریدیم تا مگر مرا بپرستند* از آنان نه روزی و رزقی خواهیم و نه این‌که مرا طعام دهند.
^۴ نساء / ۳۶: و خدای را بپرستید و چیزی را با او انباز مسازید.
^۵ انفال / ۲: خدا و پیامبر را فرمان برید و از او روی مگردانید در حالی که می‌شنوید.

است باطل دانسته، زیرا فرد مختار به خواست خود عمل می‌کند، اگر خواهد کفر و اگر خواهد ایمان را بر می‌گزیند (و در هر دو حال) نه جلوگیری دارد و نه مانعی، بنابراین هر کس که بدین معنی معتقد به تفویض باشد، بی‌شک به تحقیق تمامی آن‌چه را که از خداوند برشمردیم را از وعد (تشویق) و وعید (تهدید)؛ و امر و نهی باطل دانسته، و مشمول این آیه است:

«أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» خدا از آن‌چه اهل تفویض بدان معتقدند، برتر و بالاتر است، برتری بزرگ!

بین الامرین

بلکه ما را اعتقاد بر این است که خداوند جلیل و عزیز مردم را با قدرت خود آفریده، و نیرویی به ایشان بخشیده تا با آن، او را پرستش و اطاعت کنند، آن‌گاه آنان را به خواست خود، امر و نهی کرد، و پیروی امر خود را از ایشان پذیرفته و بدان رضایت داد. و آنان را از نافرمانی خود بازداشته و گناهکاران را نکوهیده و بر آن مجازات می‌کند، و اختیار در امر و نهی؛ با خدا است، آن‌چه خواهد انتخاب کرده و بدان فرمان دهد، و از هر آن‌چه ناپسند دارد بازداشته و کیفر کند، به جهت همان قدرتی که به بندگان خود داده تا از دستوراتش پیروی؛ و از نافرمانیش اجتناب کنند، زیرا عدل و انصاف و حکمت رسای او ظاهر و آشکار است، و حجت خود را با نمایاندن عذر و ترساندن از عواقب

بقره/ ۸۵: آیا به برخی از کتاب ایمان می‌آوردید و به برخی دیگر کافر می‌شوید؟ پس سزای کسی از شما که چنین کند جز رسوایی و خواری در دنیا نیست، و روز رستاخیز به سخت‌ترین عذاب باز برده شوند، و خدا از آن‌چه می‌کنید، غافل نیست.

کار (بر مردم) تمام کرده. و انتخاب (انبیا) با او است، هر یک از بندگان را که بخواهد، برگزیند تا تبلیغ رسالت کرده و بر مردم اتمام حجت کند، آری، محمد را برگزید و وی را با مأموریت‌های خود به سوی مردم فرستاد، و گروهی از کافران قوم او از سر حسادت و تکبر گفتند:

«لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ»^۱، منظور از آن دو تن، امیه بن ابی‌صلت و ابومسعود ثقفی است (که هر دو از هوشمندان برتر عرب بودند) پس (با این آیه)، خداوند نه تنها انتخابشان را باطل ساخت، بلکه رأی و نظر ایشان را نیز امضا نکرد، آن‌جا که فرمود:

«أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ»^۲، و به همین خاطر، از تمام امور، آن‌چه را که خواست، برگزید. و از آن‌چه ناپسند و مکروه داشت، منع فرمود. پس فرمانبران و اهل طاعت را پاداش داد، و نافرمانان را مجازات و کیفر کرد. و چنانچه اختیار کار خود را به بندگان سپرده بود، بی‌شک، انتخاب قریش را در مورد امیه بن ابی‌صلت و ابومسعود ثقفی امضا می‌کرد، چرا که آن دو نزد ایشان برتر از محمد بودند. و چون خداوند با این آیه مؤمنان را ادب کرد که:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ

^۱ زخرف / ۳۱: چرا این قرآن بر مردی بزرگ (از جهت مال و جاه) از این دو شهر (مکه و طائف) فرو فرستاده نشده است؟
^۲ زخرف / ۳۲: آیا آنان رحمت پروردگار تو (نبوت) را پخش می‌کنند؟ ماییم که میان ایشان مایه گذرانسان را در زندگانی دنیا پخش کرده‌ایم، و درجات برخی را بر برخی برتر داشته‌ایم، تا برخی دیگر را به خدمت گیرند، و بخشایش پروردگار تو از آن‌چه گرد می‌آورند، بهتر است.

أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ^۱»، پس برای آنان انتخاب از سر هوی و هوس را امضا نکرد، و از ایشان نپذیرفت، جز در پرتو پیروی از فرمان او، و خودداری از نهی او که توسط فرد انتخابیش انجام می‌شود، پس هرکس که فرمان برد، راه یافت. و هرکس به او عصیان ورزید، گمراه و سرکش گشت، و به جهت توانایی و نیرویی که به او داده تا از دستورش پیروی و از نهی و منعه خودداری کند، حجت بر او تمام است و دیگر جای هیچ عذر و بهانه‌ای برایش باقی نماند، چرا که توانش بخشید تا از دستورش پیروی و از منعه خودداری کند، از این جهت هم او را از ثواب خود محروم سازد و هم مجازات نماید.

و این همان تعریف مرتبه میان دو مرتبه است، نه جبر و نه تفویض. و نیز به همین مضمون امیرالمؤمنین در پاسخ عبایه بن ربیع که پرسید: «آن قدرتی که با آن برپا می‌ایستد و می‌نشیند و کار انجام می‌دهد چیست؟» فرمود:

«تو پرسشی از «قدرت» کردی، بگو آیا تنها خود مالک آن هستی یا تو و خدا؟» عبایه ساکت ماند، آن حضرت به او گفت:

«ای عبایه! بگو!» گفت:

«چه بگویم؟» فرمود:

«اگر گفته بودی من و خدا، تو را کشته بودم، و اگر می‌گفتی بدون خدا و به تنهایی، باز هم تو را کشته بودم!» عبایه گفت:

«پس چه بگویم ای امیر المؤمنین؟!» فرمود:

«می‌گویی تو مالک آنی به خواست و اجازه خداوندی که غیر تو را نیز مالک آن می‌سازد، پس چنانچه اختیارش را به تو بسپرد، آن از بخشش او است. و اگر تو را از داشتن آن محروم سازد از آزمون او است، چرا

^۱ احزاب / ۳۶: و هیچ مرد و زن مؤمنی را نشاید که چون خدای و پیامبر او کاری را فرمایند، آنان را در آن کارشان اختیاری باشد.

که او صاحب چیزی است که اختیارت بخشیده، و قادر توانای بر آن چه توانمندت ساخته است، آیا نشنیده‌ای که مردم چون «لا حول و لا قوّة إلّا باللّٰه» گویند از خداوند طلب «حول» و «قوّة» می‌کنند؟ عبايه گفت:

«(آری) تأویل آن چیست، ای امیر المؤمنین؟» فرمود:

«یعنی هیچ حرکتی از نافرمانی‌های خدا صورت نگیرد مگر به نگهداری او، و برای ما جز به یاری و کمک خدا، هیچ نیرویی بر طاعت او نیست.» عبايه (با شنیدن این سخنان) از جا پریده و دست و پای آن حضرت را غرق بوسه ساخت.

و نیز از امیر المؤمنین نقل شده، که چون «نجده» خدمت آن حضرت رسید، از حضرت درباره خداشناسی پرسید:

«چگونه به پروردگارت معرفت یافتی؟» حضرت فرمود:

«با تشخیص و ادراکی که به من ارزانی داشته، و عقل و خردی که مرا بدان رهنمون شده.» نجده پرسید: «آیا تو بر آن معرفت سرشته شده‌ای؟ (آیا مجبور به این شناخت هستی؟)» فرمود:

«اگر این چنین بود، نه بر احسان و نیکی ستوده می‌شدم و نه بر زشتی و بدی ذمّ و نکوهش، و شخص نیکوکار به سرزنش سزاوارتر بود تا فرد بدکار، در نتیجه دریافتم که خداوند پاینده است و جاوید، و جز او همه پدیده‌اند و متغیّر و رو به زوال. و قدیم پایدار چون پدیده ناپایدار نیست.» نجده گفت:

«ای امیر المؤمنین! شما را فردی حکیم یافتم!» فرمود:

«من مختار شده‌ام، پس اگر به جای خوبی بدی کنم، بر همان عمل مجازات خواهم شد.» و نیز از امیر المؤمنین نقل شده که پس از بازگشت از

۷۰ / زندگانی امام هادی (علیه السلام)

شام (جنگ صفین) در پاسخ به پرسش مردی که پرسید:

«ای امیر مؤمنان! بفرما حرکت ما با شما آیا به قضا و قدر الهی بود؟» فرمود:

«آری، ای پیرمرد! از هیچ تپه‌ای بالا نرفتید و به هیچ دره‌ای سرازیر نشدید، مگر به قضا و تقدیر الهی.» پرسید:

«ای امیر مؤمنان! آیا رنج و زحمتی که من در این راه برده‌ام به حساب خدای گذارم؟» فرمود:

«خموش ای پیرمرد! که بی‌شک خداوند به ازای (رنج) این سفر و راهی که پیمودید، و هر مکانی که منزل کردید، و در برگشت شما که باز می‌گشتید (در تمامی این مراحل) به شما اجر و پاداشی عظیم داده است، چرا که شما در هیچ یک از کارهایتان نه مجبور بودید و نه ناچار. مبدا پنداشته‌ای که آن، قضایی قطعی و تقدیری حتمی بوده! اگر مطلب این چنین بود، در این صورت پاداش و کیفر بیهوده گشته، و تشویق و تهدید بی‌معنی می‌بود، و دیگر چیزی پابرجا و ثابت نمی‌ماند، این اعتقاد بت‌پرستان و دوستان شیطان است، به درستی خدای جلیل و عزیز با دادن اختیار؛ امر و فرمان داده، و برای برحذر ساختن نهی فرموده، نه اطاعت از او با اکراه و زور است و نه از سر قهر و چیرگی بدون اختیار نافرمانی و معصیت شده، و نه آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آنهاست بیهوده و عبث آفریده! این پندار کسانی است که کفر ورزیدند، پس وای بر آنان- که کافر شدند- از آتش (دوزخ)» آن شیخ برخاست و سر امیرالمؤمنین را بوسید و این دو بیت را سرود:

تویی آن امامی که در پرتو طاعتش امید داریم، روز قیامت از خدای رحمان آمرزش را،
امور مشکل دین را برای ما روشن ساختی، پروردگارت به ازای این کار از جانب ما رضوان را به

چهارده معصوم الگوی بصیرت / ۷۱

تو پاداش دهد، هیچ عذری در کار بد و زشت من نیست، چرا که از سر ظلم و سرکشی مرتکب آن شدم.

پس قطعاً امیرالمؤمنین موافق و مناسب قرآن راهنمایی و دلالت فرموده، و آن با (مذهب) جبر و تفویضی که اعتقاد و پیروی از آن دو باطل و کفر؛ و مایه تکذیب قرآن است، منافات دارد. و ما از گمراهی و کفر به خدا پناه می‌بریم! و نیز نه معتقد به جبریم و نه به تفویض، بلکه قائل به مرتبه‌ای میان آن دویم، و آن امتحان و آزمایش ما توسط قدرتی است که خدا به ما داده و در پرتو آن به طاعت خود فراخوانده، همچنان که قرآن بدان گواه است، و امامان نیکوکار خاندان پیامبر - که درود خدا بر تمام ایشان باد - بدان معتقدند.

مثال بین الامرین

و مثال آزمایش با قدرت مانند مردی باشد که برده‌ای دارد و ثروتی بسیار، و با آگاهی و علمی که از عاقبت کار برده‌اش دارد مایل است او را بیازماید، به همین خاطر مقداری از مال خود را به او داده و با اموری آشنایش ساخته و به او عمل را فهمانده، پس به او دستور می‌دهد که این مال را در همان امور خرج نماید، و او را از چیزهایی که دوست ندارد بازدارد، و خاطرنشان سازد که از آن‌ها دوری نموده و از مالش در آن موارد خرج نکند، و آن مال در هر دو وجه خرج می‌شود، یکی این‌که در راه تبعیت و رضایت خاطر مولا، و دیگری در راه نهی و خشم او. و او را ساکن در سرای آزمایش ساخت، تا یادآور او شود که سکونتش در این سرا موقت و ناپایدار است، و

^۱ أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بَطَاعَتَهُ * يَوْمَ النِّجَاةِ مِنَ الرَّجْمَنِ غُفْرَاناً
أَوْصَحْتَ مِنْ دِينِنَا مَا كَانَ مُلْتَبِساً * جَزَاكَ رَبُّكَ غِنَا فِيهِ رِضْوَاناً
فَلَيْسَ مَعْدِرَةً فِي فِعْلٍ فَاحِشَةٍ * قَدْ كُنْتُ رَاكِبَهَا ظُلماً وَ عَصْيَاناً

بی‌شک، او را سرایی جز آن است، و همو وی را از این سرا، بدان جا برد، که ثواب و عقاب در آن جا دائمی است، بنابراین اگر آن غلام، دارایی را که مولایش به او داده در همان جهت که فرمانش داده خرج کند، صاحبش نیز او را از آن ثواب دائمی که به او وعده داده در آن سرا بهره‌مند سازد و اگر آن مال را در راهی که منعش نموده، صرف کند (در این صورت) او را به کیفری ابدی در سرای جاودان مجازات نماید، و بی‌شک صاحب غلام، در این مورد، مدّتی معین کرده- و آن در همان مکانی است که در سرای نخست او را ساکن نموده- پس چون آن حد به آخر رسد (یعنی مدّت اقامت غلام، در سرای نخست پایان پذیرد) مولای او؛ هم مال و هم برده را برگیرد، چرا که او همیشه و همه وقت صاحب مال و غلام است، جز آن که غلامش را وعده داده، مادامی که در این سرا است و تا زمانی که سکونت خود را سپری می‌کند، آن مال را از او نگیرد، که بی‌شک از صفات مولا؛ عدالت و وفا و انصاف و حکمت است.

آیا با این حساب، اگر این غلام، آن مال را در همان راه که امر شده خرج کرده باشد، نباید مولایش به وعده‌ای که از ثواب به او داده، وفا کند، و به این که از سر تفضّل او را در سرایی فانی به کار گماشته، در برابر اطاعتش نعمتی پاینده در سرایی جاودان به او بخشد؟! و اگر غلام آن مال را- که صاحبش به او داده- در روزگاری که در این سرا است در راه ممنوع خرج کند و خلاف دستور صاحبش رفتار نماید، به همین ترتیب، آن مجازات دائمی که از آن، وی را برحذر داشته بود، بر او واجب شود، بی‌آن که بر او ستمکار باشد، زیرا قبلاً او را امر کرده و اعلام نموده، و آگاهش ساخته، پس به این ترتیب، باید به وعد و وعید خود نیز جامه عمل بپوشاند، و این گونه مولای توانا و مسلّط؛ وصف گردد.

چهارده معصوم الگوی بصیرت / ۷۳

و اما مولی (در مثال فوق)، همان خداوند جلیل و حکیم است، و غلام، انسان مخلوق است، و مراد از مال یا دارایی، همان قدرت گسترده او، و امتحان او، آشکار ساختن حکمت و قدرت او است، و سرای فانی؛ دنیا است، و آن مقدار مال که مولا به غلام داده، همان قدرتی است که به انسان داده، و اموری که مولا دستور به صرف مال در آن موارد داده؛ بکارگیری قدرت و توان، در راه پیروی از انبیا و اعتراف به آن، چه از جانب خدا آورده‌اند، و خودداری از بکار بردن آن وسایلی که از آن نهی کرده، همان راه‌های شیطان است. و اما وعده‌اش که نعمت دائم است، همان بهشت باشد، و سرای دیگر که جهان پاینده باشد، سرای آخرت است. و کلام میان جبر و تفویض عبارت است از: آزمایش و آزمون و امتحان سخت و مشکل به جهت قدرت و توانی است که به بنده داده.

و بیان و شرح این قدرت در همان پنج مثال (شرط) است که (امام) صادق یادآور شده‌اند (تندرستی، آزادی راه، و مهلت کافی، و توشه راه، و وسیله تحریک) که آن (پنج نمونه) تمامی فضل را گرد آورده، و من به خواست خدا، آن‌ها را با بیان و شواهدی از قرآن تفسیر خواهم کرد.

شروط تکلیف

(۱) تندرستی

اما معنای سخن (امام) صادق این است که: آفرینش انسان و دستگاه حواس او کامل بوده و برخوردار از دوام عقل و نیروی درک و زبانی گویا است، و این همان کلام خداوند است که فرموده:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ

خَلَقْنَا تَفْصِيلاً» پس با این کلام، بی شک خدای عزیز و جلیل اعلام فرموده که: آدمیزاد را بر سایر خلق خود از چهارپایان و درندگان و آبزیان و پرندگان برتری داده است و نیز بر هر جنبنده‌ای که دستگاه ادراک آدمیزاد با تشخیص عقل و بیان آن را درک می‌کند، و این (مضمون) همان آیه است که فرموده:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» و نیز این آیه: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ، الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ، فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ»

و نیز در آیات بسیار دیگر. بنابراین نخستین نعمت خداوند بر انسان، همان سلامت عقل و خرد او است، و برتری او بر بسیاری از مخلوقات دیگر، به کامل بودن عقل و بیان روشن می‌باشد، و این بدان خاطر است که پایداری و تکامل هر جنبنده‌ای بر سطح زمین، در پرتو حواس و ادراکات او است، در نتیجه، فرزندان آدم را با نطقی که در سایر مخلوقات؛ محسوس نیست برتری داده و بر آنها مسلط ساخته تا او (انسان) امر و نهی کرده و به کار گیرد، و همگی رام و مسخر او باشند، همچنان که خداوند فرموده: «كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتَكْبَرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ» و این آیه:

«وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا» و این آیه: «وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَ مَنْفَعٌ وَ مِنْهَا

اسراء / ۷۰: و به تحقیق فرزندان آدم را گرامی داشتیم، و در خشکی و دریا (بر مرکب و کشتی) برنشانیدیم، و از چیزهای پاکیزه روزیشان دادیم، و آنان را بر بسیاری از آفریدگان خویش برتری کامل بخشیدیم.

تین / ۴: به حقیقت ما آدمی را در بهترین بنیاد بیافریدیم. انقطاع / ۶ - ۸: ای آدمی، چه چیز تو را به پروردگار بزرگوارت بفریفت؟! * آن که تو را آفرید، پس پرداخت و معتدل و هماهنگ گردانید * به هر صورتی که خود خواست ترکیب کرد. حج / ۳۷: این چنین آنها را برای شما رام ساخت تا خدای را به پاس آن که شما را راه نمود به بزرگی یاد کنید. نحل / ۱۴: و او است آن که دریا را رام کرد تا از (صید) آن گوشت تازه بخورید و از آن زیوری بیرون آرید که آن را می‌پوشید.

چهارده معصوم الگوی بصیرت / ۷۵

تَأْكُلُونَ، وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ، وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ» پس به همین خاطر، خداوند آدمی را به پیروی فرمان و طاعت خویش فراخوانده است، که وی را به جهت خلقت موزون و دادن شعور کامل و معرفت؛ برتری و تفضیل داده، پس از آن که قدرت انجام تکلیف را به ایشان ارزانی داشت، بنا به فرموده‌اش در این آیه:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ أَسْمِعُوا وَ أَطِيعُوا» و نیز این آیه:

«لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» و این آیه:

«لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا»، و نیز در آیاتی بسیار. پس هرگاه خداوند از حواس بنده یکی را برگیرد، تکلیف آن حس را از او برمی‌دارد، همچون این آیه:

«لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَ لَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ» پس از افراد مشمول این آیه؛ جهاد و تمام کارهایی که توان و قدرت انجام آن‌ها را ندارد را برداشته است، و (انجام سفر) حج و (پرداخت) زکات را بر توانگر و دارا واجب ساخته، زیرا از توان آن برخوردارش نموده است، و بر مستمند حج و زکات را واجب نکرده، در این آیه که فرمود:

أُحِلَّ / ۵-۷: و چهارپایان (شتر و گاو و گوسفند و امثال آن) را آفرید که از آن‌ها برای شما گرمی (پوشش گرم) و سودهاست، و از (گوشت و شیر) آن‌ها می‌خورید و شما را در آن‌ها شبانگاه که از چراگاه باز می‌آرید و بامدادان که به چراگاه می‌برید نشانی از جمال و شکوه است و بارهای شما را به شهری می‌برند که جز به دشواری و رنج خویشتن نمی‌توانستید بدان رسید.
تغابن / ۱۶: پس هر چه توانید از خدا پروا کنید و بشنوید و فرمان برید.
یقره / ۲۸۶: خدا هیچ کس را جز در حد توانش تکلیف نمی‌کند.
طلاق / ۷: خدا هیچ کس را تکلیف نمی‌کند مگر (باندازه) آن چه به او داده است.
نور / ۶۱: بر نابینا و لنگ؛ تنگی و گناهی نیست.

«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»
و آیه ظهار:

«وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ - إِلَى قَوْلِهِ - فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِاطْعًا سِتِّينَ مِسْكِينًا»^۳ تمام این موارد دلیل آن است که خداوند تبارک و تعالی بندگان را جز در حدّ توان با نیروی کاری که به ایشان داده مکلف نکرده، و نهی و منع او نیز از بندگان به همین ترتیب است. این بود (شرح و بیان) تندرستی.

۲) آزادی راه

و اما شرح و بیان «آزادی راه»: مراد کسی باشد که او را نگهبان و مراقبی نیست تا مانعش شود و از عمل به دستور خداوند بازش دارد، و این همان کلام الهی درباره افراد ناتوان و از کار افتاده‌ای است که نه چاره‌ای دارند و نه راهی می‌یابند، هم‌چنان که فرموده:

«إِلَّا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوُلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا»^۴ و خداوند اعلام فرموده که فرد مستضعف (بی‌قدرت) راهش آزاد نیست و در صورت داشتن ایمان قلبی، دیگر هیچ باکی (و نگرانی) بر گفتار (خلاف) او نیست.

۳) مهلت کافی

و اما شرح و بیان «مهلت کافی»: دوران عمری است

^۳ آل عمران / ۹۷: و خدای راست بر مردمان زیارت آن خانه، آن کس که تواند راهی به آن یابد.
^۴ مجادله / ۳ و ۴: کسانی که زنان خویش را ظهار می‌کنند و سپس از آن چه گفته‌اند، پشیمان می‌گردند (کفارهاش) آزاد کردن یک برده است - تا آن جا که - و هر کس که نتواند، پس طعام دادن شصت مستمند بپاید.
^۵ نساء / ۹۸: مگر ناتوان شمرده‌شدگان از مردان و زنان و کودکانی که چاره‌ای ندارند و راهی نیابند.

چهارده معصوم الگوی بصیرت / ۷۷

که آدمی - از هنگامی که شناخت خدا بر او واجب گشته تا زمان مرگ - از آن بهره‌مند می‌گردد، و این محدوده از زمان درک و تشخیص و بلوغ تا دم مرگ است. پس هرکس در حالی بمیرد که در جستجوی حق بوده و به کمال آن دست نیافته (این چنین شخصی) بر خیر است، و این همان کلام خدا است که فرموده:

«وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»^۱ هر چند به دلیل عدم مهلت کافی نتوانسته به دستورهای او عمل کرده و آن را به اتمام رساند، و در هر حال فرد بالغ را از چیزهایی بازداشته که بر کودک نابالغ ممنوع نکرده، در این آیه:

«وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ»^۲ تا آخر آیه. و بر آنان هیچ ممنوعیتی در نشان دادن آرایش خود به کودکان قرار نداد، و سایر احکام نیز بر او (کودک) جاری نمی‌شود.

(۴) زاد و توشه

و اما شرح و بیان «زاد و توشه»: مراد همان توان مالی و هزینه‌ای است که بنده در اجرای دستورات خداوند از آن یاری می‌گیرد، که در این آیه فرموده:

«مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ»^۳ مگر ندیدی که خداوند عذر افرادی که هزینه (جهاد) را ندارند پذیرفته، و حجت را بر کسانی که برای سفر حج و هزینه جهاد و امثال آن توان مالی و مرکب دارند تمام کرده و جای هیچ عذر و بهانه‌ای باقی نگذاشته؟! به

^۱ نساء / ۱۰۰: و هر کس که از خانه خویش هجرت کنان به سوی خدا و پیامبرش بیرون آید (سپس مرگ او را دریابد همانا مزدش بر خدا باشد).

^۲ نور / ۳۱: و زنان مؤمن را بگو که دیدگان خویش را فرو بندند.

^۳ توبه / ۹۱: زیرا بر نیکوکاران هیچ راهی (برای سرزنش و عقوبت) نیست.

همین ترتیب عذر فقیران را پذیرفته و برای ایشان در ثروت توانگران حقی واجب ساخته است، طبق این آیه:

«لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُخْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» پس دستور به معاف داشتنشان فرموده، و آنان را بر آمادگی بدان چه نمی‌توانند و ندارند مکلف نساخته است.

۵) وسیله انگیزش

و اما شرح و بیان «وسیله انگیزش»: همان نیت و قصد درون است که آدمی را به (انجام) تمامی کارها فراخوانده و دعوت می‌کند، و عضو ادراکی آن دل است، بنابراین هر کس که کاری دینی انجام دهد ولی قلباً موافق آن نباشد، خدا هیچ عملی را جز با صدق نیت از او نپذیرد، و به همین جهت با این آیه از منافقین خبر داده است که:

«يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ» سپس این آیه را به جهت توبیخ مؤمنان بر پیامبرش نازل فرموده:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» پس هرگاه شخصی سخنی گوید و قلبش آن را تصدیق کند، نیت او را وادار می‌سازد تا با آشکار نمودن کردار کلام خود را تصدیق کند، و در صورتی که قلبش گفته‌اش را تصدیق نکند، درستی و حقانیت آن آشکار نگردد، و در هر حال خداوند آن صدق نیت را هر چند فعل موافق آن نباشد- به دلیلی که مانع اظهار آن باشد- پذیرفته است، در این آیه:

^۱ بقره / ۲۷۳: (صدقه‌ها) برای نیازمندی است که در راه خدا بازداشته شده‌اند.
^۲ آل عمران / ۱۶۷: با دهان‌هاشان چیزی می‌گویند که در دل‌هاشان نیست، و خدا بدان چه پنهان می‌دارند، داناست.
 صفا / ۲: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا می‌گویید آن چه را که عمل نمی‌کنید؟!

چهارده معصوم الگوی بصیرت / ۷۹

«إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»^۱ و این آیه: «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ»^۲ در نتیجه قرآن و احادیث پیامبر راهنمایی نموده‌اند که دل نه تنها صاحب حواس و ادراکات انسانی است که تمام اعمال آن‌ها را تصحیح می‌کند، و آن‌چه را که قلب اصلاح کند باطل نشود.

پس این شرح و بیان نمونه‌های پنجگانه‌ای بود که (امام) صادق متذکر آن‌ها شده، و فرموده: آن‌ها، همه مرتبه میان جبر و تفویض است، پس هرگاه این پنج نمونه به طور کامل در آدمی گرد آید، در این صورت باید دستورات خدا و رسولش را تماما به کار بندد، و هرگاه بنده‌ای فاقد یکی از آن‌ها باشد، به نسبت همان کاستی، تکلیف و عمل از او کم گشته و ساقط می‌گردد.

واژگان امتحان الهی

استطاعت

و اما شواهد قرآنی مربوط به موضوع امتحان و آزمایش با «استطاعت»- که جامع عقیده ما بین جبر و تفویض می‌باشد- بسیار است، و از شمار آن‌ها این آیه است:

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوًا أَخْبَارَكُمْ»^۳ و این آیه: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»^۴

^۱ نحل / ۱۰۶: مگر آن کس که به ناخواه مجبور شود (که حرفی خلاف ایمانش گوید) در حالی که دلش به ایمان آرام است.
^۲ بقره / ۲۲۵: خداوند شما را به سوگندهای بی‌هوده و ناسنجیده‌تان بازخواست نمی‌کند.
^۳ محمد / ۳۱: و بی‌شک شما را بیازماییم تا مجاهدان و صابران شما را معلوم کنیم و خبرهای شما (اعمال و کردارتان) را بیازماییم.
^۴ اعراف / ۱۸۲: (و کسانی که آیات ما را دروغ شمردند) اندک اندک از جایی که ندانند گرفتارشان خواهیم ساخت.

فتنه

و این آیه «الْم، أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» و خدا در مورد «فتنه» که مراد همان امتحان و آزمون است فرموده:
 «وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ» و در داستان موسی فرموده:
 «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» و کلام موسی که گفت:
 «إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ» یعنی آزمایش تو، پس این آیات با هم مقایسه شده و بر هم گواهند.

بلوی

و اما آیاتی که در آن‌ها لفظ «بلوی» به معنای آزمون آمده بر این قرارند:
 «لِيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» و این آیه:
 «صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ» و این آیه:
 «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ» و این آیه:
 «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» و این آیه:
 «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ» و نیز این آیه:
 «وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ

^۱ عنکبوت / ۱ و ۲: آیا مردم پنداشته‌اند همین که گویند ایمان آوردیم آنان را وامی‌نهیم و آزموده نمی‌شوند؟! ص / ۳۴: و هر آینه ما سلیمان را آزمودیم. طه / ۸۵: ما قوم تو را پس از تو آزمودیم و سامری گمراهشان ساخت.
^۲ اعراف / ۱۵۴: (پروردگارا) این (کشته شدن هفتاد نفر از سران بنی اسرائیل به خاطر تقاضای رؤیت خداوند) نیست مگر امتحان تو.
^۳ مائده / ۴۸: می‌خواهد شما را در آن چه به شما داده بیازماید.
^۴ آل عمران / ۱۵۲: سپس شما را از آنان واگردانید تا شما را بیازماید.
^۵ قلم / ۱۷: ما آنان را بیازمودیم چنان که صاحبان آن بوستان را آزمودیم.
^۶ ملک / ۲: مرگ و زندگی را بیافرید تا شما را بیازماید، که کدام یک از شما نیکوکارتر است.
^۷ بقره / ۱۲۴: و آن‌گاه که ابراهیم را پروردگار وی به اموری چند بیازمود.

بِبَعْضٍ^۱ و تمام آیات قرآن به لفظ «بلوی»- که در ابتدا شرح شد- معنایش آزمون بوده و نظیر آن‌ها در قرآن بسیار است، که موجب اثبات و تأیید امتحان و آزمون است، به درستی که خداوند جلیل و عزیز مخلوقات را نه بیهوده آفریده و نه خودسر رهایشان گرفته، و نه حکمت خویش را بازیچه ساخته، و پیرو همین مطلب را در کلام خود اعلام داشته که:

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا^۲» بنابراین اگر کسی گوید: آیا خداوند تا بنده‌ای را نیازماید از آینده‌اش باخبر نمی‌شود؟ گوییم: آری، او پیش از وقوع عمل بر آینده ایشان واقف است، و این همان آیه است که فرموده:

«وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ^۳» و جز این نیست که آنان را امتحان کند تا ایشان را به عدالت خود آگاه سازد، و بعد از ارتکاب کار زشت جز با حجت و برهان عذابشان نکند، و در این آیه خبر داده است که:

«وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أُرْسِلَتْ إِلَيْنَا رَسُولَاتٌ^۴» و این آیه:

«وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا^۵» و نیز این آیه:

«رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ^۶» در نتیجه آن آزمون الهی با استطاعتی که به بنده ارزانی داشته همان عقیده ما بین جبر و تفویض است، که قرآن بدان گویا است و احادیث امامان از خاندان پیامبر علیهم السلام بدان جاری.

^۱ محمد / ۴: و اگر خدا می‌خواست از کافران انتقام می‌کشید و لیکن خواست تا برخی از شما را به برخی بیازماید.
^۲ مؤمنون: ۱۱۵: آیا پنداشته‌اید که شما را بیهوده آفریدیم؟!
^۳ انعام / ۲۸: و اگر (به دنیا) بازگردانده شوند بی‌گمان بدان چه از آن نپسندیده‌اند بازگردند.
^۴ طه / ۱۳۴: و اگر ما آنان را پیش از آن (فرستادن کتاب و پیامبر) به عذابی هلاک می‌کردیم بی‌شک می‌گفتند: پروردگارا، چرا به سوی ما پیامبری نفرستادی؟!
^۵ اسراء / ۱۵: ما (هیچ مردم و قومی را) عذاب‌کننده نباشیم تا آن‌گاه که پیامبری برانگیزیم.
^۶ نساء / ۱۶۵: پیامبرانی نوید رسان و بیم‌کننده.

پاسخ به یک آیه متشابه

پس اگر بگویند: حجت و دلیل در این کلام الهی: «خدا هر کس را که خواهد راه نماید و هر کس را خواهد گمراه سازد.»^۱ و مانند آن‌ها چیست؟ گوییم: تفسیر این آیات همگی بر دو معنا است، اما معنای نخست: که قدرت او را اعلام می‌دارد، یعنی: او به هدایت و گمراهی هر کس که خواهد قادر و توانا است، پس هرگاه با قدرت خود آنان را وادار بر یکی از آن دو کند نه ثواب برند و نه عقاب کشند، به همان ترتیبی که در نامه شرح دادیم، و معنای دیگر این است که مراد از هدایت خداوند راهنمایی او است، مانند این آیه:

«وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ»^۲
بنابراین اگر آنان را وادار بر هدایت کرده بود، توان گمراه شدن نداشتند، و این طور نیست که هر آیه متشابه و مبهمی بتواند بر آیاتی محکم که مأمور به تحصیل آن‌هایم حجت و دلیل باشد، و بنا به گفته خود قرآن:

«مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالْغَاثِ وَالْغَابِطِ»^۳
«فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَوَلَّكَ لَهُمُ الْأُمُورَ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ»^۴

^۱ نحل / ۹۳: يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ.
^۲ فصلت / ۱۷: و اما قوم ثمود (قوم صالح)، آنان را راه نمودیم، یعنی راهنمایی کردیم. ولی کوری (گمراهی) را بر رهیایی برگزیدند.

آل عمران / ۷: برخی از آیات آن محکم‌اند، که آن‌ها مادر و اصل کتاب‌اند، و برخی دیگر متشابه‌اند، اما آنان که در دلشان کژی (انحراف از راه راست) است آن‌چه را متشابه است پی می‌گیرند برای فتنه‌جویی و در جست‌وجوی تأویل، و حال آن‌که تأویل آن را نمی‌دانند.

زمر / ۱۷ و ۱۸: پس بندگان مرا مؤده ده* آنان که سخن را می‌شنوند و بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ یعنی محکم‌تر و

چهارده معصوم الکوی بصیرت / ۸۳

امیدوارم خداوند همه ما را به همان سخن و کرداری
که موجب دوستی و رضایت خود اوست موفق فرماید،
و در پرتو منت و فضل خود؛ از نافرمانی خود دور
فرماید، و حمد بسیار از آن خدا است همان طور که
اهل آنست، و صَلَّى اللَّهُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ، و
حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.^{۴۲}

واضح‌ترین آن راه، اینانند کسانی که خدا راهشان نموده، و ایشانند
خردمندان.

چهل حکمت

۱- تقوا

مَنْ اتَّقَى اللَّهَ يَتَّقِ، وَ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ يُطَاعْ، وَ مَنْ أَطَاعَ الْخَالِقَ لَمْ يُبَالِ سَخَطُ الْمَخْلُوقِينَ، وَ مَنْ أَسَخَطَ الْخَالِقَ فَقَمَنْ أَنْ يَحُلَّ بِهِ سَخَطُ الْمَخْلُوقِينَ.^{۴۳}

کسی که از خدا بترسد و بپرهیزد دیگران از او حساب برده و می پرهیزند و کسی که خدا را اطاعت کند، دیگران از او پیروی و اطاعت می کنند و کسی که خالق را اطاعت کند باکی از غضب و خشم مخلوقات نخواهد داشت؛ و کسی که خداوند خالق را (با معصیت و نافرمانی خود) به غضب درآورد، پس سزاوار است که دچار خشم و دشمنی مخلوقات قرار گیرد.

۲- انس با خداوند

مَنْ أُنْسَ بِاللَّهِ اسْتَوْخَشِيَ مِنَ النَّاسِ، وَ غَلَامَةُ الْإِنْسِ بِاللَّهِ الْوَحْشَةُ مِنَ النَّاسِ.^{۴۴}

کسی که با خداوند متعال انس پیدا کند، با مردم احساس تنهایی می کند و علامت و نشانه‌ی انس با خداوند احساس تنهایی در میان مردم است.

۳- لذت خواب و غذا

السَّهَرُ أَلَذُّ لِلْمَنَامِ، وَ الْجُوعُ يَزِيدُ فِي طَيِّبِ الطَّعَامِ.^{۴۵}

شب زنده داری، خواب را لذیذتر می گرداند؛ و گرسنگی، در گوارا شدن غذا می افزاید.

۴- صفا و وفا

لَا تَطْلُبُ الصِّفَا مِمَّنْ كَدَّرْتَ عَلَيْهِ، وَ لَا الْوَفَاءَ لِمَنْ
عَدَّرْتَ وَ لَا النَّصِيحَ مِمَّنْ صَرَفْتَ سُوءَ ظَنِّكَ إِلَيْهِ،
فَإِنَّمَا قَلْبٌ غَيْرُكَ كَقَلْبِكَ لَهُ.^{۴۶}

از کسی که نسبت به او کدورت ورزیدی، صمیمیت
و صفا نخواه و از کسی که نسبت به او خیانت
کردی انتظار وفاء نداشته باش و از کسی که
بدگمانیت را نثارش کردی، نصیحت و خیرخواهی
طلب نکن، چون قلب دیگران (که مرکز احساسات
آنهاست) نسبت به تو همانند قلب تو نسبت به
آنهاست.

۵- حسد

الْحَسَدُ مَا حَقَّ الْحَسَنَاتِ، وَالزُّهْمُ جَالِبُ الْمَقْتِ،
وَالْعُجْبُ صَارِفٌ عَنِ طَلَبِ الْعِلْمِ دَاعٍ إِلَى الْعَمَلِ
وَالْجَهْلِ، وَالْبَخْلُ أَدَمُّ الْأَخْلَاقِ، وَالطَّمَعُ سَجِيَّةٌ
سَيِّئَةٌ.^{۴۷}

حسادت، حسنات و کارهای نیک فرد را می‌سوزاند؛
تکبر، بغض و دشمنی دیگران را جلب می‌کند؛
عجب و خودبینی مانع تحصیل علم است و فرد را
به حقارت و نادانی می‌کشاند؛ خست و بخل،
مذموم‌ترین اخلاق است؛ طمع، خویی ناپسند و
زشت است.

۶- بیهوده گویی

الْهَزْلُ فَكَاهَةٌ السُّفَهَاءِ، وَ صِنَاعَةُ الْجُهَّالِ.^{۴۸}
شوخی‌های بی‌مورد، مزاح انسان‌های سفیه و
پیشه‌ی جاهلان است.

۷- بازار دنیا

الدُّنْيَا سُوقٌ رَبِحَ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخَرُونَ.^{۴۹}
دنیا بازاری است که عده‌ای در آن سود می‌برند و
عده‌ای دیگر در آن ضرر می‌کنند.

۸- دنیا و آخرت

النَّاسُ فِي الدُّنْيَا بِالْأَمْوَالِ وَ فِي الْآخِرَةِ بِالْأَعْمَالِ.^{۵۰}
ارزش مردم در دنیا به اموال است و در آخرت به اعمال.

۹- همنشینی اشرار

مُخَالَطَةُ الْأَشْرَارِ تَدُلُّ عَلَى شِرَارٍ مَنِ يُخَالِطُهُمْ.^{۵۱}
هم‌نشینی و معاشرت با افراد شرور، دلیل بر شرارت شخصی است که با آنها در آمیخته است.

۱۰- اهل قم

أَهْلُ قُمْ وَ أَهْلُ آبَةِ مَغْفُورٍ لَهُمْ، لِيُزَارَتْهُمْ لِحَدِّي عَلَى
ابْنِ مُوسَى الرِّضَا بِطُوسٍ، أَلَا وَ مَنْ زَارَهُ فَأَصَابَهُ فِي
طَرِيقِهِ قَطْرَةٌ مِنَ السَّمَاءِ حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ.^{۵۲}
اهالی قم و اهالی آبه (یکی از روستاهای حوالی ساوه) آمرزیده هستند به جهت آن که جدم امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را در شهر طوس زیارت می‌کنند. هر که جدم امام رضا (علیه السلام) را زیارت کند و در مسیر راه به خاطر برخورد قطره‌ای از آسمان سختی بکشد خداوند آتش را بر بدن او حرام می‌گرداند.

۱۱- جدل

الْمِرَاءُ يُفْسِدُ الصَّدَاقَةَ الْقَدِيمَةَ وَ يُحْلِلُ الْعُقْدَةَ الْوَثِيقَةَ
وَ أَقَلُّ مَا فِيهِ أَنْ تَكُونَ فِيهِ الْمُغَالَبَةُ وَ الْمُغَالَبَةُ أَسُّ
أَسْبَابِ الْقَطِيعَةِ.^{۵۳}
جدل کردن رفاقت قدیمی را فاسد می‌کند و پیمان‌ها و علقه‌های محکم را باز کرده و از بین می‌برد؛ کمترین ضرری که در بحث بیهوده و جدل وجود دارد این است که به خاطر پیروزی و چیره شدن بر یکدیگر (نه برای رسیدن به حقیقت) است و این حالت، پایه و اساس قطع شدن روابط است.

۱۲- خشم

الْعُصْبُ عَلَى مَنْ لَا تَمْلِكُ عَجْرٌ، وَ عَلَى مَنْ تَمْلِكُ
لُؤْمٌ.^{۵۴}

غضب و تندی در مقابل آن کسی که توان مقابله با او را نداری، علامت عجز و ناتوانی است، و در مقابل کسی که توان مقابله و رو در رویی او را داری، نشانه‌ی پستی و رذالت است.

۱۳- علماء شیعه

يَأْتِي عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا الْقَوَّامُونَ بِضُعْفَاءٍ مُجَبِّينَا وَ أَهْلِ
وَلَايَتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ الْأَنْوَارُ تَسْطَعُ مِنْ تِيجَانِهِمْ.^{۵۵}

علمای شیعیان ما که به فریاد دوستان و پیروان ما برسند و از آن‌ها رفع مشکل نمایند، روز قیامت در حالی محشور می‌شوند که نورهایی از تاج‌هایی که بر سر دارند ساطع می‌شود.

۱۴- بادمجان

لِبَعْضِ قَهَّارِمَتِهِ: اسْتَكْبَرُوا لَنَا مِنَ الْبَاذِنِجَانِ، فَإِنَّهُ
حَارٌّ فِي وَقْتِ الْحَرَارَةِ، بَارِدٌ فِي وَقْتِ الْبُرُودَةِ، مُعْتَدِلٌ
فِي الْأَوْقَاتِ كُلِّهَا، جَيِّدٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ.^{۵۶}

در خطاب به غلامان: بیشتر برای ما بادمجان پخت نمایید که در فصل گرما، گرم و در فصل سرما، سرد است؛ و در تمام دوران سال معتدل می‌باشد و در هر حال مفید است.

۱۵- شانه نمودن

التَّسْرِيجُ بِمُشْطِ الْعَاجِ يُنْبِتُ الشَّعْرَ فِي الرَّأْسِ، وَ
يَطْرُدُ الدَّوْدَ مِنَ الدِّمَاغِ، وَ يُطْفِئُ الْمِرَارَ، وَ يَنْقِي
اللِّثَةَ وَ الْعُمُورَ.^{۵۷}

شانه کردن موها به وسیله‌ی شانه‌ی عاج، موجب رویش موهای سر می‌شود، هم‌چنین سبب نابودی کرم‌های درون سر و مُخ شده و موجب سلامتی فک و لثه‌ها می‌گردد.

۱۶- یاد مرگ

أَذْكُرُ مَصْرَعَكَ بَيْنَ يَدَيَّ أَهْلِكَ لَا طَيِّبٌ يَمْنَعُكَ، وَ لَا حَبِيبٌ يَنْفَعُكَ.^{۵۸}

بیاد آور آن لحظه‌ای را که در میان اهل خانه ات قرار می‌گیری (و لحظات آخر عمرت سپری می‌شود) در حالی که نه پزشکی است که مانع رفتنت شود و نه دوستی است که به تو نفعی برساند.

۱۷- مال حرام

إِنَّ الْحَرَامَ لَا يَنْمَى، وَإِنْ نَمَى لَا يُبَارَكُ فِيهِ، وَ مَا أَنْفَقَهُ لَمْ يُؤْجَرْ عَلَيْهِ، وَ مَا خَلَفَهُ كَانَ زَادَهُ إِلَى النَّارِ.^{۵۹}

همانا مال حرام، رشد و توسعه ندارد و اگر هم حیثاً رشد کند و زیاد شود برکتی نخواهد داشت؛ آن‌چه را که از مال حرام انفاق کرده باشد اجر و پاداشی برایش نیست و هر مقداری را که بعد از خود به هر عنوان باقی گذارد، توشه‌ی او برای رفتن به آتش جهنم خواهد بود.

۱۸- حکمت

الْحِكْمَةُ لَا تَنْجَعُ فِي الطَّبَاعِ الْفَاسِدَةِ.^{۶۰}

حکمت، در دل‌ها و قلب‌های فاسد، اثری نمی‌گذارد.

۱۹- خودپسندی

مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخِطُونَ عَلَيْهِ.^{۶۱}

هر که از خود راضی باشد، تعداد افراد ناراضی از او، زیاد خواهد شد.

۲۰- جزع

الْمُصِيبَةُ لِلصَّابِرِ وَاحِدَةٌ وَ لِلْجَازِعِ اثْنَتَانِ.^{۶۲}

مصیبت برای انسان صبور یک مصیبت است و برای کسی که جزع و فزع می‌کند و صبر نمی‌کند دو مصیبت است (یکی همان مصیبتی که بر او وارد شده و دیگری از دست دادن اجر صبر بر مصیبت).

۲۱- زیارت کربلا

إِنَّ لِلَّهِ بَقَاعاً يُحِبُّ أَنْ يُدْعَى فِيهَا فَيَسْتَجِيبُ لِمَنْ دَعَاهُ، وَالْحَيْرُ مِنْهَا.^{۶۳}

برای خداوند بقعه‌ها و مکان‌هایی است که دوست دارد در آن‌ها، خوانده شد شود و بعد دعای کسانی را که او را خوانده‌اند مستجاب گرداند و حائر حسینی (حرم امام حسین (علیه‌السلام)) از آن مکان‌ها است.

۲۲- ثواب و عقاب

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمُثِيبُ وَالْمُعَاقِبُ وَالْمُجَازِي بِالْأَعْمَالِ عَاجِلاً وَ آجِلاً.^{۶۴}

همانا خداوند تنها کسی است که ثواب می‌دهد و عقاب می‌کند و اعمال را در همان لحظه یا در آینده پاداش می‌دهد.

۲۳- تحقیر

مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ.^{۶۵}

کسی که نفشش در نزد خودش پست و بی‌ارزش باشد از شر او در امان نباش (و مواظب شر او باش).

۲۴- تواضع

الْتَوَاضِعُ أَنْ تُعْطِيَ النَّاسَ مَا تُحِبُّ أَنْ تُعْطَاهُ.^{۶۶}

تواضع، این است که با مردم چنان کنی که دوست داری آن‌ها نسبت به تو انجام دهند.

۲۵- آفرینش

إِنَّ الْجِسْمَ مُحَدَّثٌ وَاللَّهُ مُحَدِّثُهُ وَ مُجَسِّمُهُ.^{۶۷}

(عالم) جسم، پدیده و ایجاد شده است و خداوند متعال به وجود آورنده و تجسم بخش آن می‌باشد.

۲۶- اسماء حسنی

لَمْ يَزَلِ اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَيْءَ مَعَهُ، ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بَدِيعاً، وَاخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَحْسَنَ الْأَسْمَاءِ.^{۶۸}

خداوند از ازل، واحد و تنها بود و هیچ چیز با او

۹۰ / زندگانی امام هادی (علیه السلام)

نبود، سپس اشیاء را با قدرت خود آفریده، و بهترین نام‌ها را برای خود برگزید.

۲۷- قضاوت در زمان ظهور

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ يَقْضِي بَيْنَ النَّاسِ بِعِلْمِهِ كَقَضَاءِ دَاوُدَ
وَلَا يَسْأَلُ الْبَيِّنَةَ.^{۶۹}

زمانی که قائم آل محمد (عجل الله تعالی فرجه)، قیام نماید در بین مردم به علم خویش قضاوت می‌نماید؛ همانند حضرت داود (علیه السلام) که از بیّنه و شاهد سؤال نمی‌فرماید.

۲۸- اطاعت دوست

مَنْ جَمَعَ لَكَ وُدَّهُ وَرَأْيَهُ فَاجْمَعْ لَهُ طَاعَتَكَ.^{۷۰}

کسی که تمام محبتش و نظر (خیرخواهانه اش) را برای تو جمع کرد تو نیز تمام طاعت و پیرویت را برای او جمع کن.

۲۹- بردباری

إِنَّ الظَّالِمَ الْخَالِمَ يَكَادُ أَنْ يُعْفَى عَلَى ظُلْمِهِ بِحِلْمِهِ وَ
إِنَّ الْمُحِقَّ السَّفِيهَ يَكَادُ أَنْ يُطْفِئَ نُورَ حَقِّهِ بِسَفْهِهِ.^{۷۱}
ظالم بردبار بعید نیست که به خاطر بردباری و حلمش نسبت به ظلمش مورد عفو قرار گیرد و شخص سفیه و نادان که حق نیز با اوست بعید نیست که به خاطر سفاهتش آن نور حقی که باخود دارد را پوشانده و خاموش کند.

۳۰- مقدرات

الْمَقَادِيرُ تُرِيكَ مَا لَمْ يَخْطُرْ بِبَالِكَ.^{۷۲}

مقدرات، به تو چیزی را نشان می‌دهند که هیچ وقت به ذهنت نمی‌رسد.

۳۱- کمک نمودن

لَا تُخَيِّبْ رَاجِيكَ فَيَمُوتَكَ اللَّهُ وَ يُعَادِيكَ.^{۷۳}

کسی که به تو امید بسته است ناامیدش مگردان، که در این صورت خداوند تو را مورد غضب خویش

قرار می دهد.

۳۲- سرزنش

الْعِتَابُ مِفْتَاحُ الْمَقَالِ، وَالْعِتَابُ خَيْرٌ مِنَ الْحَقْدِ.^{۷۴}
عتاب و سرزنش کردن، مقدمه و کلید درگیری های لفظی است، ولی در هر حال سرزنش کردن نسبت به کینه و دشمنی درونی بهتر است.

۳۳- حرص

مَا اسْتَرَاحَ ذُو الْحِرْصِ.^{۷۵}
آدم حریص، آسایش و استراحت نخواهد داشت.

۳۴- فقر و ثروت

الْغِنَى قِلَّةٌ تَمَنِّيكَ، وَالرِّضَا بِمَا يَكْفِيكَ، وَالْفَقْرُ شَرُّهُ النَّفْسِ وَشِدَّةُ الْقُنُوطِ، وَالذَّقَّةُ إِتِّبَاعُ الْيَسِيرِ وَالنَّظَرُ فِي الْحَقِيرِ.^{۷۶}

بی نیازی، در کمتر آرزو و توقع داشتن تو و در رضایت تو به آنچه کفایت را می کند، است و فقر و تهی دستی در حرص و طمع شدید و نا امیدی بسیار است، اما دقت، به دنبال چیزهای آسان بودن و نسبت به اشیاء کوچک و حقیر توجه داشتن است.

۳۵- معرفی امام زمان (عجل الله فرجه)

الْأَمَامُ بَعْدِي الْحَسَنُ، وَبَعْدَهُ ابْنُهُ الْقَائِمُ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَظُلْمًا.^{۷۷}
امام و خلیفه ی بعد از من (فرزندم) حسن؛ و بعد از او فرزندش قائم (آل محمد) است که زمین را پر از عدل و داد می نماید، همان طوری که پر از ظلم و ستم گشته است.

۳۶- سوء ظن

إِذَا كَانَ زَمَانُ الْعَدْلِ فِيهِ أَغْلَبُ مِنَ الْجَوْرِ فَحَرَامٌ أَنْ تَظُنَّ بِأَحَدٍ سُوءًا حَتَّى يُعْلَمَ ذَلِكَ مِنْهُ.^{۷۸}
در آن زمانی که عدالت اجتماعی، حاکم و غالب بر

۹۲ / زندگانی امام هادی (علیه السلام)

ظلم و جور باشد، حرام است که نسبت به احدی سوء ظن داشت تا این که به یقین معلوم شود که آن امر سوء از آن فرد سر زده است.

۳۷- شیعیان

إِنَّ لِّشِيعَتِنَا بَوْلَاتِنَا لِعِصْمَةٍ، لَوْ سَلَكُوا بِهَا فِي لُجَّةِ الْبَحَارِ الْغَامِرَةِ.^{۷۹}

همانا ولایت ما اهل بیت برای شیعیان و دوستانمان پناهگاه امنی است که اگر در همه‌ی امور به آن تمسک جویند، بر تمام مشکلات (مادی و معنوی) فایق آیند.

۳۸- تقیه

يَا دَاوُدُ لَوْ قُلْتَ: إِنَّ تَارِكَ التَّقِيَّةِ كَتَارِكَ الصَّلَاةِ لَكُنْتَ صَادِقًا.^{۸۰}

ای داود (صرمی): اگر گفتی کسی که تقیه را ترک کند همانند کسی است که نماز را ترک کرده است، راست گفته‌ای.

۳۹- بردباری

سُئِلَ الْإِمَامُ عَنِ الْحِلْمِ فَقَالَ: هُوَ أَنْ تَمْلِكَ نَفْسَكَ وَتَكْظِمَ غَيْظَكَ، وَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا مَعَ الْقُدْرَةِ.^{۸۱}

از امام هادی (علیه السلام) از حِلْم سؤال شد حضرت فرمود:

حلم این است که مالک نفس خود باشی و خشم و غیظ خود را فرو بری و این‌ها معنا پیدا نمی‌کند مگر زمانی که قدرت و توان (برای اعمال خشم و غضب و طغیان نفس) باشد.

۴۰- ابتلاء

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الدُّنْيَا دَارَ بَلَاوٍ وَالْآخِرَةَ دَارَ عِقَابٍ، وَ جَعَلَ بَلَاوِ الدُّنْيَا لِثَوَابِ الْآخِرَةِ سَبَبًا وَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ مِنْ بَلَاوِ الدُّنْيَا عَوَضًا.^{۸۲}

خداوند متعال، دنیا را جایگاه بلاها و امتحانات و

چهارده معصوم‌الگوی بصیرت / ۹۳

مشکلات قرار داد و آخرت را جایگاه نتیجه‌گیری
زحمات، پس بلاها و زحمات و سختی‌های دنیا را
وسیله‌ی رسیدن به ثواب‌های آخرت قرار داد و
ثواب‌های آخرت را عوض و بلاها و مشکلات دنیا
قرار داد.

منابع

- ^١ مفاتیح الجنان، دعای ششم ماه رجب
- ^٢ خاندان عصمت (علیهم السلام) - سید تقی واردی
- ^٣ علل الشرائع ج ١ ص ٢٣٠.
- ^٤ الکافی ج ١ ص ٥٠٠.
- ^٥ کشف الغمّة ج ٣ ص ٢٣٢.
- ^٦ أمالی شیخ طوسی: ٢٨٠.
- ^٧ أمالی الصدوق: ص ٤١٢.
- ^٨ مختار الخرائج و الجرائع ص ٢٣٧.
- ^٩ همان: ص ٢١٠.
- ^{١٠} الخرائج و الجرائع، ج ١، ص: ٤١٩
- ^{١١} همان: ج ١، ص: ٤١٣
- ^{١٢} همان: ج ١، ص: ٤١٥
- ^{١٣} بحار الأنوار، ج ٥٠، ص: ١٦١
- ^{١٤} مناقب آل ابی طالب ج ٤ ص ٤٠٧.
- ^{١٥} بحار الأنوار، ج ٥٠، ص: ١٨٥
- ^{١٦} مناقب آل ابی طالب ج ٤ ص ٤٠٦.
- ^{١٧} بحار الأنوار، ج ٥٦، ص: ٢٤
- ^{١٨} الکافی ج ٤ ص ٥٦٧ و ٥٦٨.
- ^{١٩} تحف العقول عن آل الرسول، ص: ٤٨٢
- ^{٢٠} مختار الخرائج ص ٢١٠.
- ^{٢١} الخرائج و الجرائع، ج ١، ص: ٤٠١
- ^{٢٢} مهج الدعوات و منهج العبادات، ص: ٢٦٦
- ^{٢٣} الخرائج و الجرائع، ج ١، ص: ٤٠١
- ^{٢٤} مختار الخرائج ص ٢١٠ و ٢١١.
- ^{٢٥} الخرائج و الجرائع، ج ١، ص: ٤١٤
- ^{٢٦} مناقب آل ابی طالب ج ٤ ص ٤٠٣-٤٠٥.
- ^{٢٧} معانی الاخبار ص ١٢٣.
- ^{٢٨} مختار الخرائج ص ٢١٢ و ٢١٣.
- ^{٢٩} الارشاد ص ٣٠٩ و ٣١٠.
- ^{٣٠} بحار الأنوار، ج ٥٠، ص: ٢١٣
- ^{٣١} عنکبوت: ٤٥
- ^{٣٢} رجال الکشی: ٥١٦
- ^{٣٣} همان: ص: ٥١٨
- ^{٣٤} همان: ٣٢٣.
- ^{٣٥} همان: ص: ٥٢٠
- ^{٣٦} کشف الغمّة ج ٣ ص ٢٤٧-٢٥١.
- ^{٣٧} رجال الکشی ص: ٥٢٤
- ^{٣٨} الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ٢، ص: ٣٦٥
- ^{٣٩} کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ج ٢، ص: ٤٥٦
- ^{٤٠} کمال الدین و تمام النعمة، ج ١، ص: ٥٨
- ^{٤١} غیبة الشیخ طوسی ص ٢٢٨.
- ^{٤٢} تحف العقول عن آل الرسول ص: ٤٥٨
- ^{٤٣} بحار الأنوار: ٦٨/١٨٢
- ^{٤٤} غدة الداعي: ٢٠٨
- ^{٤٥} بحار الأنوار: ٨٤/١٧٢
- ^{٤٦} همان: ٧٥/٣٦٩

٤٧	همان: ٦٩/١٩٩
٤٨	الدرة الباهرة: ٤٢
٤٩	أعيان الشيعة: ٢/٣٩
٥٠	همان: ٢/٣٩
٥١	مستدرک الوسائل: ١٢/٣٠٨
٥٢	عيون أخبار الرضا (عليه السلام): ٢/٢٦٠
٥٣	بحار الأنوار: ٧٥/٣٦٩
٥٤	مستدرک الوسائل: ١٢/١١
٥٥	بحار الأنوار: ٢/٦
٥٦	الكافي: ٦/٣٧٣
٥٧	بحار الأنوار: ٧٣/١١٥
٥٨	أعلام الدين: ٣١١
٥٩	الكافي: ٥/١٢٥
٦٠	نزهة الناظر و تنبيه الخاطر: ١٤١
٦١	بحار الأنوار: ٦٩/٣١٦
٦٢	همان: ٧٥/٣٦٩
٦٣	همان: ٩٨/١٣٠
٦٤	همان: ٥٩/٢
٦٥	تحف العقول: ٣٨٣
٦٦	محنة البيضاء: ٥/٢٢٥
٦٧	بحار الأنوار: ٥٧/٨١
٦٨	همان: ٥٧/٨٢
٦٩	همان: ٥٠/٢٦٤
٧٠	همان: ٧٥/٣٦٥
٧١	مستدرک الوسائل: ١١/١٨٤
٧٢	بحار الأنوار: ٧٥/٣٦٩
٧٣	همان: ٨٥/١٧٢
٧٤	أعلام الدين: ٣١١
٧٥	مستدرک الوسائل: ٢/٣٣٦
٧٦	الدرة الباهرة: ١٤
٧٧	بحار الأنوار: ٥٠/٢٣٩
٧٨	همان: ٧٢/١٩٧
٧٩	همان: ٥٠/٢١٥
٨٠	وسائل الشيعة: ١٦/٢١١
٨١	مستدرک الوسائل: ٢/٣٠٤
٨٢	تحف العقول: ٣٥٨